خانهٔ
ورای
کی
۱

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب ۲۹۴۴۶
کتاب دستور الکاتب فی تعیین المراتب
مؤلف محمد بن هندوشاه نخجوانی
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۸۲۷۱

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
خطی
۱۸۲۷۱

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب ۲۹۴۴۶
کتاب دستور الکاتب فی تعیین المراتب
مؤلف محمد بن هندوشاه نخجوانی
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۸۲۷۱

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
خطی
۱۸۲۷۱

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

جمهوری اسلامی ایران

کتاب دستور الکاتب فی تعیین المراتب

مؤلف محمد بن هندوشاه نخجوانی

مترجم

شمارهٔ قفسه ۱۸۲۷۱

شماره ثبت کتاب ۲۹۴۴۶

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

خطی

۱۸۲۷۱

هذا کتاب ... [illegible]

فصل پانزدهم
در تهنیت خلاص یافتن از مکاره

فصل شانزدهم
در استمالت کدخدایان و بازخواندن

مرتبه سوم

در مکاتبات اشراف الناس از علما و حکما و مدرسان
و مفتیان و مفسران و محدثان و معیدان و ائمه و خطبا
و وعاظ و اطبا و فقها و حفاظ و صلحا و ارباب
فتوت و منقطعان و گوشه نشینان و محتسبان
و منجمان و شعرا و استادان و جد و پدر و جده
و مادر و عم و خال و عمه و خاله و برادران بزرگ
و برادران کوچک و خواهران بزرگ و کوچک و پسران
و دختران و خواجه سرایان و دوستان و ندما و تجار
و ابطال و شجعان و اسفهسالاران و کوتوالان قلاع
و مقدمان طوایف و مهندسان و معماران و صلحا
و اعیان و القاب و ادعیه ایشان و عموم اوساط
الناس و غیرهم و این مرتبه مشتمل است بر دو صنف
و مضمونات که بعد از القاب خطاب بدین دو صنف نویسند

صنف اول

در القاب و ادعیه و مکاتبات اشراف
الناس مشتمل بر سی و هشت فصل

فصل اول
در القاب و ادعیه علما

فصل دوم
در القاب و ادعیه حکما

فصل سوم
در القاب و ادعیه مدرسان

فصل چهارم
در القاب و ادعیه مفتیان

۱۸۲۷۱
۲۰۹۴۳۶
خطی ۱

مضمونات

این صنف مختصر است در هفت فصل

فصل هفتم
در رقاع مختلفه

صنف دوم
در خطاب اوساط الناس و غیرهم مشتمل
بر دوازده فصل

فصل اول
در خطاب روسا و دهاقین

فصل دوم
در خطاب اتراک

فصل سوم
در خطاب اکراد

فصل چهارم
در خطاب اعراب

فصل پنجم
در خطاب قلندران

فصل ششم
در خطاب متعلقان و غلامان

فصل هفتم
در خطاب فراشان

فصل هشتم
در خطاب ساربانان

فصل نهم
در خطاب خربندگان

فصل دهم
در خطاب کاروان سالاران

فصل یازدهم
در خطاب سوقه و محترفه

فصل دوازدهم
در خطاب مخالفان ملت اسلام

مرتبه چهارم
در مکاتبات مشترکه میان
سلاطین و امرا و وزرا و خواتین و خدم
و ارکان دولت و ملوک ولایات
و سادات و مشایخ و قضاة و غیرهم
و مضمونات آن مشتمل بر هجده فصل

فصل

فصل اول
در مکاتبات امرا بزرگ بیرنیا و وزرا منقطع تارک پادشاه در فتح مملکتی

فصل دوم
در مکاتبات پادشاه و امرا بیکدیگر

فصل سوم
در مکاتبات پادشاه و وزرا بیکدیگر

فصل چهارم
در مکاتبات پادشاهان و ملوک ولایات

فصل پنجم
در مکاتبات خواتین پادشاهان بیکدیگر

فصل ششم
در مکاتبات خواتین پادشاه و خدم

فصل هفتم
در مکاتبات وزرا و خواتین پادشاه

فصل هشتم
در مکاتبات امرا و وزرا بیکدیگر

فصل نهم
در مکاتبات وزرا بیکدیگر

فصل دهم
در مکاتبات ارکان دولت بیکدیگر

فصل یازدهم
در مکاتبات وزرا و اصحاب دیوان

فصل دوازدهم
در مکاتبات اصحاب دیوان و ملوک ولایات

فصل سیزدهم
در مکاتبات اصحاب دیوان بیکدیگر

فصل چهاردهم
در مکاتبات سادات و مشایخ و قضاة بوزرا

فصل پانزدهم
در مکاتبات وزرا و عمال و حکام ولایات

فصل شانزدهم
در مکاتبات وزرا و نواب و وکلاء خاصه

فصل هفدهم
در عرضداشت رعایا بسلاطین وجواب آن

فصل هجدهم
در کتابت مختصر و جواب

قسم دوم
در احکام دیوانی و تفویض اعمال بامرا معزول و وزرا و نواب
دیوان سلطنت و استیفا ممالک و الغ بتیکچی و نظارت
و اشراف و حکمی و انشا و نیابت وزارت و حکومت
و محتسبی و مناصب قلعی و ولایات و قانون و یاسامیشی

وتعدیل یعنی حزر وتخمین واحصاء مواشی و قوبجور
واستخراج و اسفهسالاری امارت الوس و متصرفی جزیه
وملک التجاری و حکومت دار الضرب و معیری وصاحب
جمعی اموال و ولایات وانفاذ محصلان جهت تحصیل
وجوه وتولیت قضایاء شرعی واحسان ورعایت مصلحان
وتهدید و سیاست مجرمان مشتمل بر دو باب

باب اول

در تفویض اعمال و قضایا بامرا مغول و وزرا و اصحاب
دیوان بزرگ و قضایا شرعی مشتمل بر سه ضرب

ضرب اول

در تفویض اعمال و مناصب بامرا مغول و اتباع
ایشان و مهمات که از لوازم و لواحق این مناصب
و اشغال باشد مشتمل بر هشت فصل

فصل اول
در تفویض امارت الوس

فصل دوم
در تفویض امارت اولکا

فصل سوم
در تفویض امارت تومان و هزاره و صده

فصل چهارم
در تفویض امارت بارغو و ارغو و معظم

فصل پنجم
در تفویض شحنگی ولایات

فصل ششم
در تفویض راهداری

فصل هفتم
در جمع امرا لشکر

فصل هشتم
در تعیین اقطاعات

ضرب دوم

در تفویض اعمال و مناصب بوزرا و اصحاب دیوان بزرگ

وزرا

وذکر قضایا که مناسب آن باشد بیست و دو فصل

فصل اول
در تفویض وزارت ممالک

فصل دوم
در نیابت سلطنت

فصل سوم
در تفویض استیفاء ممالک

فصل چهارم
در تفویض الغ بیتیکچی

فصل پنجم
در تفویض نظارت ممالک

فصل ششم
در تفویض اشراف ممالک

فصل هفتم
در تفویض حکمی ممالک

فصل هشتم
در تفویض انشاء ممالک

فصل نهم
در تفویض نیابت وزارت

فصل دهم
در تفویض حکومت و متصرفی

فصل یازدهم
در تفویض مناصب قلمی ولایات

فصل دوازدهم
در تفویض قانون و یاسا میشی ولایات و تعدیل قانون

فصل سیزدهم
در حزر و تخمین

فصل چهاردهم
در احصار مواشی و قوبجور

فصل پانزدهم
در استخراج ولایات

فصل شانزدهم
در اسفهسالاری

فصل هفدهم
در امارت عسس

فصل هجدهم
در متصرفی جزیه

فصل نوزدهم
در تفویض ملک التجاری

فصل بیستم
در حکومت دار الضرب و معیری

فصل بیست و یکم
در صاحب جمعی اموال

فصل بیست و دوم
در تفویض دیاست

ضرب اول

در احسان و رعایت چهارده فصل

فصل اول — در فتح نامه تو تکفال
فصل دوم — در ادرار و مقاصه
فصل سوم — در معیشت و مقاصه
فصل چهارم — در تعیین مرسوم
فصل پنجم — در تخفیف
فصل ششم — در معافی و مسلمی
فصل هفتم — در ابطال قواعد ذمیمه
فصل هشتم — در دفع فواحش و منکرات
فصل نهم — در تدارک طاقات از خسارت و غیر آن
فصل دهم — در ظلامات ولایات
فصل یازدهم — در استمالت رعایا
فصل دوازدهم — در مستظهر کردانیدن خایفان
فصل سیزدهم — در عفو مجرمان
فصل چهاردهم — در امان دادن خایفان

ضرب دوم

در تهدید مجرمان و وضع ایشان
مشتمل بر شش فصل

فصل اول — در عزل عمالان متعدی
فصل دوم — در استرداد حقوق مظلوم از ظالم
فصل سوم — در حبس و قید ظلمه
فصل چهارم — در نهب و غارت دشمنان

ضرب سوم

در تفویض مناصب شرعی و ارباب آن و لوازم
و لواحق این معانی هجده فصل

فصل اول — در تولیت قاضی القضاة ممالک و قضا
فصل دوم — در نقیب النقباء السادات و حکومت اوقاف دور السیادات
فصل سوم — در حکومت اوقاف ممالک
فصل چهارم — در امارت محمل و وفد حجاج
فصل پنجم — در تفویض تدریس
فصل ششم — در تفویض خطابت
فصل هفتم — در تفویض احتساب
فصل هشتم — در تفویض اعادت
فصل نهم — در تفویض فقاهت
فصل دهم — در تفویض شیخی خانقاه
فصل یازدهم — در اثبات صوفی در خانقاه
فصل دوازدهم — در ساغوری بیمارستان
فصل سیزدهم — در کتابت دار القضا
فصل چهاردهم — در امینی دار القضا
فصل پانزدهم — در مورخی حجج و قبالات
فصل شانزدهم — در تفویض عاملی زکوات
فصل هفدهم — در تفویض حکومت بیت المال
فصل هجدهم — در تفویض متصرفی جزیه

باب دوم

در احکام مختلفه دو ضرب

ضرب

فصل پنجم در دفع مفسدان و حرامیان

فصل ششم در دفع متمردان از نواحی

خاتمه

در کیفیت فصول و صور و ابواب و [illegible] و شرطی چند
که مصنف را باستاملات [illegible] در بیان جواب [illegible] کتاب و غیر آن

مقدمه

در بیان کیفیت این کتاب و شرط شروع متأمل در آن

پیش از شروع در بیان تفاصیل اقسام بمراتب و ضروب و فصول و صور و انواع
و اصناف و ابواب ذکر این مقدمه ضروریست بباید دانست که از ضروب
که در مراتب قسم اول این کتاب بیان کرده ایم ضرب اول از مرتبهٔ اول
که مشتمل بر سه صورتست القاب و ادعیهٔ سلاطین و خواتین و اولاد
ایشان و ضرب دوم که مشتمل بر بیست فصلست در احوالیست که
بعد از ذکر القاب بسلاطین نویسند و آن یا تهنیت باشد بجلوس
سلطنت یا نصیحت یا استدعاء فتح راه حج و فرستادن محمل یا غیر آن
چنانک هفده فصل باقی و صور و انواع آن بران مشتملست و چون یکی را
از ان احوال با القاب سلاطین منضم کردانند حکم یک مکتوب داشته و تقسیم
صور بانواع جهت سهولت عمل و تصرف منشیست و این قاعده در مرتبهٔ
دوم و سوم برین موجب ممهد شده چنانک منشی را در وقت کتابت
رجوع بجای دیگر نباید کرد و بسهولت بمطلوب رسد و اما در مرتبهٔ چهارم
که مرتبهٔ مشترکست میان سلاطین و امرا و وزرا و خواتین و خدم و ارکان
دولت و ملوک ولایات و سادات و مشایخ و قضاة و غیرهم از این التزام
اعراض کرده ایم چه آن مرتبه مشتملست بر مکاتبات و دو صورتست
مکتوب و جواب و القاب و احوال در یک مکتوبست و عرضه داشت رعایا

سلاطین

بسلاطین و محاضر با جوبه آن نیز داخل این قسمست و همچنین باید دانست
که یکی از آداب مکاتبات سلاطین یکی آنست که منشی در ان مکاتبات ذکر
اشتیاق و آرزومندی نکند چه این معنی وقتی شاید که امکان ملاقات باشد و ملاقات
سلاطین متضمن اخطار بی نهایتست لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا
غوغا بود و بادشاه اند و ولایتی و بامرا بزرگ و وزرا هم ننویسند مگر جمعی که
در مناصب مناسب ایشان باشد و همچنین بهر یک از طوایف جمهور دو دعا یکی
عربی و یکی پارسی ننویسند چنانک معالی و اقبال و جاه و جلال فلان اطال الله
بقاؤه با امتداد زمان مساوق باد چه اطال الله بقاؤه دعاییست زاید
و بتکرار مفضی و تمهٔ معالی و اقبال و جاه و جلال دعاء پارسیست اعنی
با امتداد زمان مساوق باد نه دعاء عربی چه مفهوم هر دو دعا دوام و بقاست
و یک دعا کافیست مگر در صورتی که دعاء عربی مخصوص مکتوب الیه باشد
و دعاء پارسی بدیگران چنانک فواید انفاس متبرکه مولانا اعظم زیدت
فضایله شیخ الاسلام اعظم زیدت برکته بکافهٔ مسلمانان واصل باد چه
زیدت فضایله یا زیدت برکته مخصوصاتست بمکتوب الیه که مولانا
اعظمست یا شیخ الاسلام اعظم و دعاء پارسی مخصوص بکافهٔ مسلمانان درین
صورتها و امثال آن دو دعا عربی و پارسی توان نوشت و همچنین بر منشی
واجبست که بر جمیع تقادیر خواه باستفادت از کتب و خواه از ترکیب
خود بوقت کتابت مکاتبات و احکام و غیر آن در بند تهذیب عبارت و تنقیح
استعارت باشد و از استعمال الفاظ غریب وحشی احتراز کند تا در مزلقهٔ
اعتراض و مدرکهٔ استدراک حالاً و مآلاً نیفتد چه گفته اند **شعر**
الخطّ یبقی زمانا بعد کاتبه * وصاحب الخطّ بعد الخطّ مندرس و از استعجال
و سرعت قلم نیز که مؤدی بترک تجوید خط و عبارتست من کلّ الوجوه احتراز
و اجتناب ورزد چه حکیم افلاطون گفته است لا تطلب سرعة العمل بل

الطلب تجویده فان الناس لا یسألون فی کم فرغ من هذا العمل بل یسألون
عن جودة صنعته معنی آنست که سرعت عمل را طالب مباش و نظر بر تجوید
و تحسین عمل دار چه مردم نپرسند که این عمل در چه مقدار زمان کرده شد
بلکه سوال از جودت صنعت کنند پس معلوم شد که منشی را هیچ زینت
چون حسن خط و عبارت نیست و در استعجال و سرعت قلم رعایت این
دو مهم مشکل توان کرد کما قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم العجلة من
الشیطان والتأنی من الرحمن و اگر شخصی با وجود سرعت قلم بر جودت
خط و حسن عبارت قادر باشد نادر الوجود بود ولا حکم علی النادر و همچنین
القاب هر کس بر حسب قدر و منزلت او نویسد چه اگر شریف را خطاب
وضیع کنند استخفاف نموده باشد و اگر وضیع را خطاب شریف را استهزا
کرده و در مکاتبات بعد بین السطور بسیار نگذارد بخلاف احکام که آنجا
بعد بین السطور بیشتر باید و هر مکتوب که نویسد بعد از اتمام جهت
تبرک و تیمن قدری خاک پاک بر آن ریزد چه پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرموده ترّبوا
کتابکم فانه انجح للحوائج و بعد از آن از اول تا آخر فرو خواند تا اگر سهوی
رفته باشد باصلاح آرد و البته بر طبیعت اعتماد نکند و نگوید که آنچه من
نویسم از سهو و غلط معرا و مبرا باشد چه هیچ آفریده را این دعوی نرسد
لکل جواد کبوة و لکل حسام نبوة و لکل عالم هفوة و بعد از
اتمام مکتوب را مهر کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است
کرم الکتاب ختمه و پوشیده نیست که کاتب بنسبت با مکتوب الیه
یا بیشتر باشد یا کمتر یا مساوی اگر بیشتر باشد عرض مکتوب وسیع باید
و بعد بین السطور متوسط و بیاض صدر مکتوب متوفر و اگر کمتر باشد
عرض مکتوب تنک باید و بعد بین السطور اندک و بیاض صدر مکتوب
نیز اندک و اگر مساوی باشد علی التساوی نویسد اما در عرض داشت

رعایا و ملوک و سلاطین و محاضر که نویسند این قاعده مطرد نباشد چه مکتوب
عریض باید نوشت اما بعد بین السطور اندک باید و بیاض صدر مکتوب
متوسط تا جمعی که عارض قضایا باشند اسامی خویش در آخر آن ثبت
توانند کرد مأمول و متوقع از حسن شیم افاضل عصر و اماثل دهر آنست
که اگر بر سهوی یا بر عثرتی که اجتناب از آن ممکن نیست و من صنف فقد
استهدف مقرر اطلاع یابند بعد از آنکه ذیل اغماض و عفو مسدول
گردانند انعام بتنقیح و اصلاح مبذول دارند شعر

فان تجد عیبا فسد الخللا • فجل من لا عیب فیه و علا • چه در وقت تصنیف
و ترتیب این کتاب اتساع مجال بی مضیقی نبود و اجتماع مطالب بی تفریقی
نه و معلوم است که صفاء باطن با وجود مکدرات و حدت ذهن با تواتر
موهنات و صحت فکر با تعاقب مشوشات و مولمات بغایت متعذر باشد

ز من قریبه تر آن کین طرز گفتند • ببازوی سلاطین لعل سفتند •
بدولت ها شکفتند اندیشه را باش • نشاید لعل سفتن جز بالماس •
سخنهائی ز رفعت بر ثریا • باسباب مهیا شد مهیا •

واجب الوجود جل شانه و عظم سلطانه که سامع الاصوات و قاضی الحاجات است
حضرت سپهر رفعت سلطانی را در ترفع اقدار و تفوق مقدار و نفاذ امر
و مضای حکم و استغراق اوقات باکتساب حسنات و مبرات که موجب
ادخار جمیل ذکر و سبب انشاء جزیل اجر است سالها بی انتها و قرنها
بی انقضا ملاذ و مآب عالمیان و مورد و مقصد جهانیان داراد و دست
تأثیر صروف زمان و ضروب طوارق حدثان از فنای آستان دولت
آشیان مصروف گرداناد و عین الکمال را از تعرض ساحت معلا و سده
والا مکفوف بالنبی و آله الاطهار و صحبه الکرام الاخیار •
الکنوز بذکر مطالب و بیان مراتب [illegible] بعون الله و حسن توفیقه

مرتبهٔ اوّل

در مکاتبات سلاطین و خواتین و اولاد ایشان والقاب و ادعیه که بیکدیگر نویسند و احوالی که بعد از القاب ذکر کنند مشتمل بر دو ضرب و بیست فصل و چهل و چهار صورت و هشتاد و پنج نوع

ضرب اوّل

در القاب که سلاطین و خواتین و اولاد ایشان نویسند و ذکر پادشاه کاتب که مکتوب منه است سه صورت و هر یک شش نوع مجموع هجده نوع باشد و ادعیهٔ عربی که در غیر این سه صورت بایشان نویسند

صورت اول	صورت دوم	صورت سوم
در ذکر القاب سلاطین و ذکر کاتب شش نوع و دعاء عربی	در القاب خواتین شش نوع و دعاء عربی	در القاب اولاد سلاطین شش نوع و دعاء عربی

صورت اوّل

در القاب که سلاطین بیکدیگر نویسند و ذکر کاتب شش نوع و دعاء عربی بعد از ذکر انواع

نوع اوّل حق جلت کبریاؤه و عمت نعماؤه سرادق دولت و اقبال و بارگاه عظمت و جلال پادشاه جهان فرماندهٔ زمین و زمان مادهٔ نعمت امن و امان المؤید بتایید الله الرحمن ظل الله فی الارضین قهرمان الماء والطین المخصوص بعواطف حضرة رب العالمین معز الدنیا والدین غیاث الاسلام والمسلمین رحمة الله الموعودة للخلایق اجمعین را باوتاد خلود مشدود دارد از مناظم دین و دولت بمقتضای رای صواب فرمای میسر و مصالح ملک و ملت بر قانون معدلت و نصفت و مرحمت مرتب و مقرر بحق الحق والنبی القایل بالصدق محب مخلص

وظایف دعائی که از تنسم روایح آن ریاض انس نضرت یابد و تحیتی که از استنشاق فوایح آن گلزار اتحاد و اعتضاد طراوت پذیرد موظف میدارد و از حضرت واجب الوجود تعالی شانه و تمجد سلطانه استدامت دولت روزافزون و استقامت ایام همایون که موجب رفاهیت معاش جمهور و سبب ترتب نظام امور است سوال می کند مصادم غرض اجابت باد **نوع دوم** خافقات رایات آسمان فرسای و اشعهٔ الویهٔ زمین پیمای پادشاه جهان امان اهل ایمان سایهٔ رافت و راحت حضرت یزدان ظل الله فی الارضین مالک الممالک بالطول منها والعرض نبدع المکونات من الماء والطین المؤید بتایید الله رب العالمین علاء الدنیا والدین معز الاسلام والمسلمین بر مفارق عالمیان تا انقراض زمان ممدود و مبسوط باد و امور دین و دولت و مهمات ملک و ملت برای صواب فرمای منوط و مربوط بالنبی و آله و صحبه مخلص معتقد دعائی که گلزار چمن باغ از اطایب روایح آن عنبربوی گردد و ازهار بستان بتنسم نفحات آن معطر شود متوجه حضرت عالی می گرداند و علی تعاقب اللیالی والایام و تتابع الشهور والاعوام اسباب دوام دولت که موجب اصلاح حال جهانیان باشد از حضرت عزت سوال می کند مستجاب باد **نوع سوم** عرصهٔ مملکت ایران تا انقراض زمان بیمن ایالت زاهره و معدلت زاخرهٔ سلطان اعظم اعدل اکرم دارای دین پرور و جمشید عدل گستر مؤید قواعد سلیمانی اسکندر ثانی ظل الله فی الارضین خلاصة المکونات من الماء والطین المنصور بنصرة خیر الناصرین ناصر الدنیا والدین سلطان الاسلام والمسلمین قسیم امیر المؤمنین مزین و مشرف باد و مسامع ایام و لیالی باستماع لآلی اوامر و نواهی آن حضرت مقرط و مشنف بمحمد و آله الاطهار محب مخلص دعوات موفور و تحیات نامحصور از خلوص وداد و محض محبت و اعتقاد بحضرت فلک رفعت ابلاغ می کند و بر تعاقب

ازمنه و دهور و تتابع ایام و شهور مزید عظمت و جلالت آن حضرت از جناب جلال
احدیت می طلبند باجابت مقرون باد. **نوع چهارم** رایات خورشید
خاصیت پادشاه اسلام اعدل سلاطین زمان مایهٔ مرحمت یزدان مادهٔ نعمت
امن و امان قاهر الکفرة والمشرکین مدمر الفجرة والمتمردین خلاصة الموجودات
من الماء والطین الممنوح بآیاته الزاهرة علی الخلایق اجمعین غیاث الدنیا
والدین معز الاسلام والمسلمین بر مفارق اقاصی و ادانی و اهالی بلاد و اقارب
و اباعد عباد تابنده باد و وفور وفود جلال و مواکب قبول و اقبال بدرگاه جهان پناه
آینده بالنبی و آله الاطهار و صحبه الکرام الاخیار محب معتقد بر ابلاغ امداد
دعوات و ارسال افراد تحیات مواظبت نموده استدامت دولت تا موجب نجاح
جهانیان باشد و استقامت امور مملکت تا سبب فوز و فلاح عالمیان گردد از
حضرت رب العالمین سوال میکند و امارات اجابت مشاهد و معاین می بیند والحمد
لله علی ذلک **نوع پنجم** رایات سلطنت و الویهٔ پادشاهی و مملکت
سلطان اعظم مولی ملوک العالم مالک رقاب الامم کفیل مصالح العرب والعجم المؤید
من السماء المظفر علی الاعداء مجیر الانام ظهیر الاسلام ظل الله علی اللیالی والایام
مظفر الدنیا والدین مغیث الاسلام والمسلمین المکتوب سلطانا و آدم بین الماء
والطین در اطراف و اکناف خافقین خافق باد و خورشید عظمت و جلال
از مطالع سعادت و مشارق اقبال و دولت طالع و شارق بالنبی و آله محب
مخلص بر وظیفهٔ ولا و وداد و رابطهٔ محبت و اعتقاد مواظبت نموده دوام دولت
و بقا سلطنت از حضرت ربوبیت سوال میکند مستجاب باد **نوع ششم**
سایهٔ همای فر پادشاه جهانگیر دارا تاج و سریر جمشید ثانی مؤید قواعد قهرمانی
افریدون عصر انوشروان دهر ملاذ سکان الارضین اعدل من جبل من الماء
والطین جلال الدنیا والدین رکن الاسلام والمسلمین سالهای بی تناهی بر سر کافهٔ
خلایق تابان باد امداد الطاف یزدانی بروزگار شریفش متواصل و افراد

اعطاف

اعطاف ربانی بآن منبع و ساعات [illegible] وارد و واصل بالنبی و آله الاطهرین
و صحبه الکرام الانجبین محب دولتخواه بوظیفهٔ اخلاص قیام نموده استدامت
رفعت و استقامت امور مملکت از حضرت لایزالی ذی الجلالی سوال میکند
باجابت مقرون باد **دعاء عربی که بعد از القاب سلاطین نویسند**
در غیر این انواع یا بر صدر مکتوبات بی ذکر القاب
خلد الله ملکه و سلطانه و رفع علی الفرقد مکانه اعلی الله شانه و نصر
انصاره و اعوانه اعلی الله شانه و ابد قدرته و امکانه زین الله سریر العز
بوجوده و افاض علی العالمین آثار عدله وجوده خلد الله مملکته و ابد
دولته ابقاه الله مدته و خلد نوبته جعل الله کنفه لاولیائه حرزا
حریزا و نصره علی اعدائه نصرا عزیزا جعل الله الایام طایعة لاوامره
واحکامه والاجرام السماویة جاریة علی وفق مطالبه و مرامه جعل الله
النصر مقرونا بلوائه والکسر من لوازم شانئه و اعدائه ابد الله
سلطنته و ثبت الی یوم النشور دعوته اعلی الله شانه و اسمی سلطانه
اعلی الله خافقات الویته و ادخل العالمین فی شریف دعوته ادام الله
ظلاله علی مفارق الانام و امدها الی قیام الساعة و ساعة القیام و ادام الله
اعلام علائه و قدر مصالح الانام من امضاء احکامه و آرائه جعل الله
ایامه ممدودة الظلال علی الانام ممتدة الساعات الی یوم الحشر
والقیام ثبت الله دعوته و ابد مدته جعل الله ایامه و لیالیه
مطایاه الی آماله و امانیه نصر الله الویته و خلد سلطنته و تولیته
جعل الله رایته بالفتح مقرونة و عن المکاره والمتاعب مامونة لازالت مآثر
علائه مکتوبة علی جبهة الشمس و جماجم اعدائه مکسورة کان لم تغن بالامس
لازالت شموس جلاله مشرقة اللمعان و غصون اقباله مورقة الافنان
لازالت اسنة الحوادث مکسورة فی قلوب اعدائه و السنة الزمان

ناطقة بمناقبها ولیایه. لازالت ... الزمان مرتبا بعین عدله وارزاق
الخلق مقدرة من فیض وبله وطله. لازال الفتح طراز اللوایه والعجز
من قوادح اضداده واعدائه. لازالت سهام زمانه مکسورة فی اشباح شانئه
وسیوف دعائه مغمدة فی رقاب علاته. صورت دوم
در القاب خواتین خواقین شش نوع ودعاء عربی در آخر
نوع اول سایه چتر آسمان فرسای خاقانیان جهان ملکة الملکات
ذات العلی والسعادات بلقیس الاوان خدیجة الزمان عصمة الدنیا والدین
بر مفارق جهانیان تا انقراض دهور وازمان ممدود ومبسوط باد وانوار دین
ودولت بالتفات ضمیر انور ورای ازهر منوط ومربوط بمحمد وآله وصحبه
نوع دوم مهد اعلی خاقانیان خواتین جهان بانوی ایران وتوران مالکة
الملکات فایضة المعالی والسعادات ملکیة الذات والصفات صفوة الدنیا
والدین عصمة الاسلام والمسلمین تا یوم النشور متکاء سلطنت ومسند
پادشاهی وعظمت بلا اولیاء دولت منصور واعدا مقهور بحق الملک
الغفور نوع سوم آستان بارگاه جلال خاقانیان جهان بانوی
ممالک ایران خلاصة العناصر والارکان ملکة ملکات الخواتین عصمة الدنیا
والدین در حریم سلطنت وعظمت تا یوم النشور مسدول باد اولیاء دولت
منصور ومقبول واعدا حضرت مقهور ومقتول بحق الرسول والبتول
نوع چهارم سایه چتر سپهر سای بانوی جهان بلقیس زمان خدیجة
الدهر رابعة العصر مالکة الملکات فایضة العلی والسعادات المؤتمرة
باوامر القهر رب العالمین صفوة الدنیا والدین تا یوم البعث والنشور پناه
طوایف بنی آدم وملاذ اکابر واصاغر اهل عالم باد اولیاء در کنف سلامت
مسرور واعدا در تیه خذلان وخسران مقهور بالنبی وآله واصحابه نوع پنجم
حریم بارگاه اعلی خاقانیان عالم ملکة ملکات العرب والعجم بانیة مبانی المجد

والجاه

والکرم مستخدمة ارباب السیف والقلم مستعبدة اصحاب الجیش والعلم
صفوة الدنیا والدین نصرة الاسلام والمسلمین همواره مستقر جلالت
وسعادت ومهبط انوار سلطنت وعظمت باد مهمات دین ودولت بر
مقتضای رای جهان آرای مهیا وموارد کامرانی ومشارب شادمانی مصفا
ومهنا بالنبی وآله نوع ششم ظل ظلیل خاقانیان بانوی ممالک جهان
مورد عاطفت یزدان مشیدة مبانی السلطنة ممهدة قواعد المملکة الملحوظة
بعین عنایة رب العالمین نصرة الدنیا والدین رحمة الاسلام والمسلمین بر مفارق
اعاظم واکابر وجود ممدود باد وخیام دولتش باوتاد خلود مشدود ومعقود
بالنبی ومن والاه. دعاء عربی که جهت خواتین در غیر این انواع بعد
از القاب نویسند یا برصفه مکتوبات بی ذکر القاب
خلد الله سلطنتها وابد مدتها. قرن الله ایام دولتها بالخلود الی الیوم
المنتظر الموعود. خلدت ایامها خلود الزمان وازیحت عن فنائها طوارق الحدثان.
ابد الله دولتها. خلد الله رفعتها. ادام الله عظمتها. زیدت عظمتها
صورت سوم در القاب اولاد سلاطین
شش نوع ودعاء عربی نوع اول امداد تاییدات ربانی
وتوفیقات آسمانی بالشعة الویه شاهزاده جهان باسط بساط امن وامان
نور حدقة السلطنة نور حدیقة المملکة شمس فلک السعادة بدر سماء العظمة
والسیادة المؤید بتایید الله رب العالمین جلال الحق والدنیا والدین مغیث
الاسلام والمسلمین مقارن باد واسباب جاه وبسطت وانواع مکنت
وجلالت برایات منصوره او مقترن بالنبی وآله الاطهار وصحبه الاکارم الاخیار
نوع دوم آفتاب دولت وسعادت شاهزاده جهان ناشر جناح
معدلت واحسان کافل مصالح نوع انسان حامی حومه شهریاری حاوی کمالات
پسندیده کردگاری المؤید بتایید الله رب العالمین غیاث الحق والدنیا والدین

علاء الاسلام والمسلمین از مشارق اقبال طالع و شارق باذ و الویهٔ ایالت
و کامکاری او در اکناف مشارق و مغارب خافق بالنبی وآله الاطهرین وصحبه
الاکرمین **نوع سوم** مواکب کواکب اقبال و ثواقب درادی جاه
و جلال شاهزادهٔ اعظم مکمل معالی الامور و خلایل الشیم درّ صدف السلطنة
والکمال درّی سماء الابهة والافضال المنظور بنظر رب العالمین علاء الحق
والدنیا والدین مغیث الاسلام والمسلمین از مصاعد سلطنت و مراقی باذشاهی
و مملکت ابد الدهر ساطع و لامع باذ و دست تقدیر مصالح و مناجح جناب رفیع را
حایز و جامع بالنبی و عترته وصحبه **نوع جهارم** اسباب اقبال و عظمت
شاهزادهٔ جهان منظور نظر دهان نور الحدقة السلطانیه نور الحدیقة الایلخانیه
عماد الدنیا والدین علاء الاسلام والمسلمین روز بروز در ترقی باذ و حفظ حضرت
صمدیت در جمیع اوقات حارس و واقی بالنبی وآله الاکرمین **نوع پنجم**
مکان مملکت و مستقر شاهی و سلطنت بوجود مبارک شاهزادهٔ عالم نقاوهٔ
اولاد آدم نور دیدهٔ دولت جراغ دودهٔ سعادت و سلطنت درّ صدف
باذشاهی ملحوظ نظر عنایت و عاطفت الهی رکن الدنیا والدین جلال الاسلام
والمسلمین المخصوص بمنایح جناب جلال رب العالمین سالها نامتناهی آراسته
باذ و سرو جمن اقبال در جویبار دولت و جلال بر وفق ارادت و متمنای خاطر
اشرف پیراسته بمحمد وآله **نوع ششم** امداد الطاف یزدانی
وانواع تاییدات ربانی قرین روزگار همایون شاه و شاهزادهٔ اسلام امیدگاه
و استظهار اعاظم هفت اقلیم سلطان السلاطین نتیجه اعاظم الخواقین
درّ بحار السلطنة والجلال درّی سماء العظمة والاقبال معین الدنیا والدین
معز الاسلام والمسلمین باذ توسن آمال و امانی مسخر فرمان عالی و ورود و نفوذ
نفاذ کامی بارگاه سامی بر تواتر و توالی بمحمد وآله وصحبه دعا عرفی که در عنوان
این انواع بعد از القاب یا بر صدر مکتوبات بی ذکر القاب نویسند

اعز الله انصاره وضاعف اقتداره عزت انصاره وخلدت اعصاره زیدت
اقداره وقرنت بالانجاح اوطاره خلدت دولته وابدت رفعته اطال الله
بقاوه فی رفع دولة واسبغ نعمة اسبغ الله نعمته واطال عمره ومدته
جعل الله مقرونة بالنصر والظفر راياته وفی مصاعد العز والشرف منتهی
غاياته جعل الله الایام مطاوعة لاحکامه والاقدار جاریة علی وفق مطلبه
ومرامه جعل الله عمره اطول الاعمار ودهره ایمن الدهور والاعصار

ضرب دوم

در احوالی که بعد از القاب و دعا سلاطین نویسند
بیست فصل و جهل و یک صورت و صد و شصت و هفت نوع

فصل اول در تهنیت جلوس

سلطنت دو صورت مکتوب و جواب و هر یک جهار نوع

صورت اول مکتوب نوع اول

جون واردان موارد وداد و قاصدان مقاصد محبت و اتحاد از جانب ممالک محروسه
حضرت باذشاهی که بحقیقت سایهٔ مرحمت حضرت الهیت تواتر و تعاقب
یافتند و از جلوس همایون بر تخت سلطنت و سریر مملکت و تشرف تاج قاآنی
بمماست مفرق فرقدفرسای حضرت ایلخانی بهادرخانی اخبار کردند حق علیمست
وکفی به علیما و شهیدا که طریان این حال بر وجود این دولتخواه موجب وصول
دولتها و سبب ورود سعادتها گشت و از میامن این اخبار و برکات این آثار
بلابل گلزار کامرانی و عنادل شاخسار خسروانی و طوطی شکرخای شهریاری
و هزار دستان بستان بختیاری بر اغصان اشجار سلطنت و افنان ازهار جویبار
مملکت باحسن اصوات و اطیب الحان این بیت سرایدن گرفتند و گفتند
بشراک یا کعبة الاقبال بشراکا بشراک من دولة حلت مغناکا مواعیدی که
روزگار از سوالف قرون و اعصار عالمیان را بنیل امانی و ادراک مواد شادمانی

می دارد بانجاز وانجاح پیوست وامیدی که جهانیان بعواطف نامتناهی حضرت
الهی در ترتب مواد معاش وحصول اسباب انتعاش میداشتند باجابت رسید مخلص
دولتخواه را چون اقامت رسم تهنیت بنفس خود جهت تنوع اسباب متعذر بود
بوساطت این مکاتبت ووسیلت این مراسلت مملکت را بجلوس همایون مهنی
وحضرت عالیه را بانفاذ خدمات تحیات محیا کردانید سالیان نامتناهی
در تحصیل اسباب جهانبانی وحصول مراضی یزدانی بر سریر مملکت ممکن باد
بالنبی وآله وصحبه **نوع دوم** بعد ان اخبار اخبار محبت وانهاء انباء
اخلاص ومودت اعلام می نماید که چون اخبار سار از تمکن حضرت سپهر رفعت
وجلوس مقام عالی بر سریر سلطنت که ابدا ملاذ وملجا ارباب حاجات باد استماع
رفت یعلم الله تعالی که امداد بهجت وسرور واسباب غبطت وحبور بر وجهی
تواتر وتعاقب یافت که عنان تمالک تماسک از تصرف طبیعت بیرون افتاد
وچون بین الجانبین مخایل مجانبت وشوایب مباینت بکلی مرتفع کشته آن
صورت را لحقیقت مخصوص بدین جانب دانسته شد وبین الجهتین فرقی
متصور نکشت امیدست که میامن برکات این جلوس همایون شامل حال الاباعد
والاقارب بل کافه اهالی مشارق ومغارب کردد وحضرت سلطنت پناه را امداد تمتع
واستظهار واسباب تمکن واستبشار روز بروز در تزاید وتضاعف باد ان شاء الله تعالی
نوع سوم چون مبشران انباء ارتیاح ومومّلان اخبار نجاح وانجاح
از جلوس حضرت بر تخت سلطنت وسریر پادشاهی ومملکت اخبار کردند یعلم الله تعالی
که اسباب بهجت بر وجهی روی نمود که بوساطت تحریر ووسیلت تقریر از عهده عشر
عشیر آن متفصی نتوان شد چه بعد الیوم کلیات امور جمهور باهتمام نواب
کفاة ومقربان دهاة بر احسن وجوه انتظام یابد ومصالح ومهام کافه انام بر
نسق مرام تمشیت پذیرد ومر اینه حضرت سلطنت را ذکری جمیل واجری جزیل
مدخر ماند ان شاء الله تعالی **نوع چهارم** چون بشیر سعادت اخبار

جلوس

جلوس مبارک بر تخت سلطنت تقریر کرد دیده را نور دل ودرون را بهجت
وحبور حاصل کشت ویقینست که از میامن این جلوس شریف امور دین ودولت
بر احسن اوضاع استمرار یابد وقواعد ملک وملت بر اوکد مبانی استقرار
پذیرد وبعد الیوم اهالی مملکت را عیشی مهنا ومشربی مصفا ومونقی کرامت
کرداد ان شاء الله العزیز **صورت دوم** جواب
نوع اول مفاوضه وحی کردار ومکاتبه الهام آثار که از جانب جناب
بزرکوار وحضرت ملک مقدار رحمت بانواع السعادات وخلدت خلود
الازمنة والساعات وارد وواصل شد در اعز اوقات واکرم آنات بدعاکوی
دولتخواه رسانید نداء اشفاقی که از آن مورد الطاف صدور یافته بود وداعی
مخلص را بتشریف تهنیت مشرف کردانیده از کمال مصادقت ووفور موافقت
ومخالصت مستبعد نشمرد وبر التفاتی که فرموده وتفقدی که نموده بود
استظهار تزاید وتضاعف یافت چه حمل چنین حملی ثقیل وتکفل چنین
مهمی خطیر جلیل جز باعانت دوستان وارشاد مشفقان چکونه میسر کردد
امیدست که لایزال از حضرت سپهر رفعت بارشاد تمهید قواعد سلطنت
وافادت تاکید اوضاع مملکت ودلالت بر شوارع مشارع دین ودولت
وهدایت بمناهج ملک وملت واعلام رعایت رعیت ومحافظت ملک
وولایت اختصاص یابد چه همواره وظایف استمداد موظف وروایت استرشاد
مرتب خواهد بود ویقینست که از آن حضرت جز توجه باجابت وتلقی بافادت
واعانت امری دیکر متصور نشود ان شاء الله تعالی دولت وعظمت بامتداد
ایام ولیالی متواتر ومتوالی باد **نوع دوم** یادداشتی که از حضرت
سلطنت حفت بانواع الآلاء وایدت بالظفر علی الاعداء بدین محب مخلص
اصدار فرموده اند وبر جلوسی که اتفاق افتاده بهجت نموده در بهترین وقتی
وشریفترین ساعتی بوقوف پیوست وبر ترقی حضرت عالی در معارج

سلطنت و معارج پادشاهی و مملکت امداد ارتیاح تضاعف یافت از فیض
فضل ایزدی عز شانه و عظم سلطانه و میامن دولت ابد پیوند امیدست
که بعد الیوم مشارب آمال اهالی این ولایت مصفی و موارد امانی مهنا
کردد و قاعدهٔ موالاة بین الجانبین بر احسن اوضاع تمهید یابد و باستمداد
مشیّت ایزدی مراسم دین و ملک شرایط اعانت و امداد امداد از طرفین مقتضی
کردد ان شاء الله العزیز **نوع سوم** تفقدی که از حضرت فلک
رفعت خلّدت خلود الایّام و ازیلت عن فنائها حوادث الشهور و الاعوام
این محب مخلص را بدان مخاطب و مشار الیه فرموده اند در ایمن اوقات
و اشرف ساعات محاط علوم و مسموع مفهوم کشت تهنیتی که زبان
قلم کوهربار بذکر آن مبادرت نموده و مخلص معتقد را بانواع مستظهر
کردانیده از وفور الطاف و کمال مخلص نوازی حضرت سلطنت مستبعد
نشمرد بمیامن منن بی تناهی حضرت الهی جل جلاله و بفر دولت آن
حضرت رجا صادقست که اقوال و افعال این مخلص در تقلّد این امر
عظیم مقرون بمراضی حضرت لایزالی احدی باشد و احوال و اعمال
مشغول بتقویت دین شریف محمدی و شرع منیف احمدی علی شارعه افضل
الصلوات و اکرم التحیات کردد ان شاء الله تعالی **نوع چهارم**
الطافی که از حضرت آسمان شکوه امدّت بالخلود الی الیوم المنتظر الموعود
صادر شده بود و محب مخلص و داعی معتقد را بدان مشرف فرموده و تهنیتی
که از کمال دوست نوازی آن حضرت معهودست بجای آورده از لطف بی
دریغ که منجلی عوارض منعت غریب و عجیب ندانست و بعواطف حضرت
الوهیت توالت آلاؤه و تقدّست اسماؤه و بدولت مخلد آن حضرت
امیدست که از عهدهٔ چنین امری خطیر و مصلحتی جسیم جلیل که متحمل
اثقال و متکفل اعباء آن شده بعد از تواتر امداد توفیق و تعاقب اسباب

تایید

۱۳

تایید بمیامن نصایح جناب بزرکوار و برکات ارشاد حضرت فلک مقدار
بروجهی متفصی کردد که از جناب خالق و جانب خلایق خجالت نبرد ان شاء الله
تعالی جهان بکام و دولت مستدام باد **فصل دوم**
در نصیحت بباید دانست که پادشاهانرا نصیحت کردن وظیفه و ادب
نیست چه حکما و علما کفته اند که تا شخصی را عقل و کفایت و دها و کیاست
ده کس یا صد کس یا هزار یا ده هزار بالغا ما بلغ نباشد حق تعالی او را برایشان
حاکم نکرداند بعضی را ازین اشخاص کدخدای خانه فرماید و بعضی را ریاست
و مقدمی قومی دهد و بعضی را حکومت شهری و بعضی را امارت هزارهٔ
و بعضی را امارت تومانی و بعضی را امارت الوس یا وزارت ممالک
و این حال همچنان تا بپادشاهی منتهی شود چه ایشانرا تا عقل و کفایت
و تدبیر و درایت قوت و قدرت قلب و بسطت شجاعت و بهجت
شهامت و وفور ذکا و فطنت و علو مکانت و همت و سایر شرایف خواص
و کرایم ملکات بنی نوع نباشد حق تعالی ایشانرا بر سر عالمیان پادشاه علی
الاطلاق و مالک رقاب باستحقاق نکرداند پس چنین طایفه که جامع جمیع
معالی و مناقب و مآثر و مفاخر باشند نصیحت کردن از منهج عقل و منتهای
اغوار فهم و خرد مستبعد نماید اما اکر ایشانرا از کثرت مشاغل سلطنت
و ازدحام شواغل مملکت بعضی قضایا بر موجب سمت انسانا الا کی ناسی
بر خاطر نماند و فراموش کنند یا عوارض امور و تامل در مصالح جمهور که از
مقتضیات پادشاهی و سلطنت غلبهٔ تردد و تفکر بطریقی بر ایشان
مستولی کرداند چنانکه صاحب اسمعیل بن عباد ازین حال اخبار بر طریق
ارباب تجربت می کند و می کوید **شعر** ، وقایلة لم عرتک الهموم
و امرک ممتثل فی الامم ، فقلت ذرینی علی غصتی ، فان الهموم بقدر الهمم
پس اکر بحکم نص کلام مجید عظم الله جلاله و ذکر فان الذکری

تنفع المؤمنین شخصی که دل در استدامت دولت پادشاهی عادل بسته
باشد و بقاء ایام سلطنت او را با بقاء عمر ابد مقرون خواسته قضیه چند
که موجب مصلحت ملک و سبب صلاح دین و دولت باشد با پادشاه و دهد و چنانک
درین کتاب بطریق مکاتبات سلاطین و دیگر قضایا مذکورست آن نیز
ذکر کند تا پادشاه بواسطه آن تذکار دولتخانه سلطنت را بوجود کاردانان
کفاة و امینان دهاة و حکما بزرگوار و عقلا پسندیده کردار رونق دهد
و ریاض مملکت و حدایق دولت و سعادت را بانوار معدلت و ازهار
نصفت و اشجار تدبیر و کفایت ایشان که منتج ثمار آبادانی و عمارت و زراعت
باشد تزیین بخشد و بوستان جهانبانی و نزهتگاه گلستان کامرانی را
بانشاء قواعد حمیده و ایثار آثار قوانین پسندیده و ابداع رایهای راست و اندیشهای
درست که متضمن نوازش دوستان و موجب قهر دشمنان و سبب تسخیر
ممالک و علت ایمنی شوارع و مسالک باشد طراوت و نضرت افزاید و مراینه
وظیفه دولتخواهی بجای آورده باشد و حق جان سپاری چنانک می باید
گزارده و مکنون خاطر و منوی ضمیر ابجارتی که حضرت پادشاه را خلوص
عقیدت و صفاء طویت و استقامت طینت و طبیعت او در بندگی و خدمتکاری
معلوم گردد بیان کرده و آنکس را با وجود چنین اعتقادی وافی و مشربی صافی
و چنین فکری صحیح از دولتخواهی صریح هیچ آفریده معلوم و معاتب نکند بیت
مرا چو نیک تو جویم که بد تواند گفت * مرا چو خیر تو خواهم چه خوف از اشرار * و حجة
الاسلام امام غزالی طوسی رضی الله عنه جهت سلطان سعید ملکشاه طاب ثراه
و حکیم ابو علی ابن الهیثم رحمه الله نیز جهت بعضی از ملوک و سلاطین عصر خویش
مواعظ و نصایح علما و حکما متداولست و فایده این معنی خیرخواهی پادشاهان
و صلاح اندیشی ممالک ایشانست و چون مرتبه اول این کتاب مشتملست
بر مکاتباتی که سلاطین بیکدیگر نویسند و از کیفیت امور ممالک و چگونگی

معاش

معاش طبقات مردم و صلاح حالات از سوادنشینی و شهری و بدوی
اعلام و استعلام کنند و مصالح و مفاسد باز نمایند چند نوع نصیحت بر
اسلوب این کتاب در سلک مکاتبات سلاطین بهمت تحریر و زینت تعبیر
تقریر یافته و بر دو صورت مکتوب و جواب مقرر می شود امید است که از
مزالق اعتراض و مدارک استدراک مصون و محروس مانند ان شاء الله تعالی
والله تعالی یعصمنا بفضله من الضلال والاضلال ویرشدنا بهدایته الی
مناهج السداد والارشاد فی الاقوال والاعمال انه ولی ذلک والقادر علیه

صورت ——— اول مکتوب

شانزده نوع و نوع اول مشتملست بر مجموع مطالبی که در فصول مرتبه اول
مذکور و مسطورست نوع اول در استصحاب حکما و دانایان
بعد از نشر فواتح وداد و نثر درر محبت و اعتقاد بمسامع شریفه اسمعها الله
ما یحبه من المسار و یسره من المحاب رسانیده می آید که چون حق جل جلاله
و عم نواله تقلد سلطنت ملکی که مواکب صبا و قبول و جنایب شمال و جنوب
از ادانی تا اقاصی آن بی سپر نتوانند کرد و با ذیال اغوار و اعطاف
انجاد آن نتوانند رسید مسخر رایات جهانگیر و محکوم احکام قدر تقدیر کرده اند
و فرمان قضا مضا در شرق و غرب و بر و بحر ها بر و ساری و جاری
گشته و اباعد و اقارب سر بر خط متابعت و مطاوعت نهاده اند و انقیاد اوامر
و نواهی واجب و لازم دانسته و علوم شریفه زادها الله عزا و شرفا مخفی
نماند که چندانک امور مملکت منتظم تر بود دعایم مبانی آن مستحکم تر و قوایم
قواعد آن ممهدتر قادحان را مجال قدح و طاعنان را قدرت طعن و قاصدان را
فرصت کید و قصد در همه ابواب کمتر بل که ترتیب اسباب دولت و استقامت
امور سلطنت بندگی حضرت موجب تواتر نکبات و سبب توالی بلیات
ایشان شود و سخن حکیم افلاطون که فرموده اذا اردت ان تکبت عدوک

فائز در فضلاً فی نفسک بتحقیق بپیوندد چه یکی از اسباب فضیلت پادشاهان
که موجب نظام مملکت باشد اعداد مردان کاردان و اکثار اموال و ادخار
ذخایر و اعلاق و ترفیه عباد و تعمیر بقاع و بلاد و افاضت معدلت
و اشاعت مکرمت و نصفت است و این معنی در روایت از صدف حکمت
اردشیر بابک آنجا که می گوید لا مُلکَ الّا بالرّجالِ و لا رجالَ الّا
بالمالِ و لا مالَ الّا بالعمارةِ و لا عمارةَ الّا بالعدلِ والسّیاسة چه
بعد از تکفل اشواق نبوت و تحمل اعباء رسالت علی حاملیها شرایف
الصلوات و کرایم التحیات که لقمان حکیم بواسطه ارتکاب صعوبت
و علم قوت و قدرت و شوکت و عجز او از حمل آن آنرا قبول نکرد و بتقلد
مخزونات اسرار حکمت راضی شد هیچ قضیه مشکل تر از التزام امر سلطنت
نیست تحسبونه هیّناً و هو عند الله عظیم چه پادشاه سایه خدایست
و سایه را لی بوی صاحب سایه ضروری باشد و چون نظر همت رب العالمین
جل جلاله با جمیع موجودات در ایجاد علی التسویه است چه ایشانرا از عدم بوجود
آورد و هر یک را از بنی نوع بقدر استعداد در منزلی از منازل دنیا و مرتبتی
از مراتب دنیوی نزول کرد بعضی را نبوت داد و بعضی را ولایت و بعضی را علم
و حکمت و بعضی را مملکت و سلطنت و بعضی را امارت و وزارت و بعضی را
از هُداة کردانید و بعضی را از غُواة آفرید و هلمّ جرّا با جمیع طبقات ناس
از اشراف و اوساط و آحاد و اذناب پادشاه نیز که سایه حق است باید که
خود را متصف بصفات حضرت الوهیت کرداند و با هر فرد از افراد انسانی
که در حوزه حمایت و حومه حراست او آمد نظری مخصوص کند و هر یک را
بقدر استحقاق بمباشرت مهمی و متقلد مصلحتی کرداند و استغراق اوقات
خویش بمصالح بنی نوع از لوازم سلطنت شمرد و در هیچ حال از تدبیر مهمات
و تیسیر معضلات ایشان غافل نباشد چه پادشاه را اشتغال بملاذ و مخاب

نفسانی

نفسانی و اهتمام باستیفاء مشتهیات جسمانی روا نیست جهت آنکه او را از اراده
مجموع وجود ایجاد کرده اند و حل و عقد و بسط و قبض و ابرام و نقض در
قبضه قدرت او نهاده و نفس او را متحمل اثقال و متکفل اعباء عالمیان کردانیده
اگر کوشه نشین و توشه یابند سبب آن اموال از و کشند و اگر کشور بی بیداد گری
دانند مواخذ بدان او را گردانند از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله علیه
منقولست که او در زمان خلافت در روز بساختن مهمات مردم مشغول بودی
و شب بطاعت حق تعالی او را گفتند یا امیر المؤمنین چرا چندین رنج بر خود
نهاده نه روز می آسایی و نه شب گفت اگر بروز بیاسایم رعیت ضایع مانند و اگر
بشب بیاسایم در روز قیامت من ضایع مانم پس بعد از اقامت فرایض خمس هیچ
طاعت بر پادشاه واجب تر از اشتغال بمصالح بندگان خدای تعالی نیست و اگر
رجوع با منصوص حدیث نبوی علی قائله افضل التحیه والتسلیم کنیم که عدلُ
ساعةٍ خیرٌ من عبادة سبعین سنة معلوم کردد که پادشاهانرا هیچ عبادت
بهتر از معدلت نیست چه عدل یک ساعت ایشانرا بر عبادت هفتاد ساله
دیگران رجحان می نهند و ورود بمورد این سعادت و وصول باحراز منقبت این
دولت جز باعانت اعوان و انصار و استعانت از امنا ابرار میسر نکردد
چه استلزام ایشان سبب جریان امور بر منهج قویم تدبیر و طریق مستقیم رای
رزین و فکر رصین باشد یکی از ایشان پادشاه را بر تالیف قلوب امرا و ارکان
دولت بر طریق نصیحت و استمالت تحریض کند دیگری او را بر انتهاج مناهج
دین و اتباع اوامر سید المرسلین صلوات الله و سلامه علیه ترغیب و تحریض
دهد دیگری بتدبیر توسیع عرصه مملکت و تفسیح بارگاه سلطنت و تسخیر ممالک
و فتح مسالک و قهر اضداد و اعادی در حواضر و بوادی اشتغال نماید دیگری
بطرفی از اطراف جهت تنسیق کلیات امور سلطنت متوجه کردد دیگری پادشاه را
با سلاطین عصر بر ایثار مودت و موافقت و اختیار قربت و مواصلت و دیگر لوازم

آن چون تهانی و عکس آن و عتاب و اعتذار و امثال آن دارند با مجموع ملوک هر ده
ربقهٔ مصادقت و مخالصت بل انقیاد و مطاوعت آورند و بر دوستی و عنایت
و شفقت و رعایت بندگی حضرت اعتماد کنند دیگری پادشاه را بر امان
دادن خایفان و ایمن کردانیدن مجرمان مهیج شود دیگری بر سلوک مسالک
عهود و مواثیق با دوستان و نشر وعید و تهدید با دشمنان تهییج کند
دیگری استمالت خلایق و تطییب قلوب تجار و قوافل را تا موجب آبادانی
مملکت و سبب ترفیه خاطر رعیت باشد با یاد پادشاه دهد دیگری هر کس را
که در اطراف ممالک ایران و یا غیر چون حکما بزرگوار و علما شریعت شعار و [illegible]
بصیر و مهندسان خبیر و دیگر صاحب وجودان که نشان دهند بهر تدبیر
[illegible] آنند بر درگاه حاضر گردانند تا هر یک از ایشان بخدمتی که شایستهٔ آن باشد
قیام نمایند و امری کلی باهتمام ایشان انتظام یابد و بار آن از خاطر مبارک
بندگی حضرت برخیزد و [illegible] صحابت رای و استدام
عقلا تدبر و حکما محقق [illegible] تدبیر و قانون
جهانبانی و قواعد گیتی ستانی بفصاحت تر ازانست که هر کار مستعدان
حوالت فرمایند و از مستعدان [illegible] رسانیدن منع کنند تا امور مملکت
از منهج استقامت انحراف نیابد و بر وضع مستقیم عدالت قرار گیرد و اختیار
چنین طوایف و آوردن ایشان از جمیع اطراف و اقطار از لوازم باشد و اعتماد
و استعداد ایشان موقوف بر یکی از دو تدبیر است اول آنک جمعی از تجار
یا معروفان متنکروار بولایات ایشان روند و ایشان را بمراحم و عواطف
بندگی حضرت مستظهر گردانیده بر توجه بممالک محروسه باعث و محرض
کردند اگر اقاویل ایشان مقبول افتد فهو المطلوب و اگر عذر تقاعد و تخلف
استجازت از پادشاه خود کنند و محتمل که متعذر باشد بر بندگی حضرت
واجب کردد که بارسال مکاتبات و انفاذ مفاوضات با ملوک آن بقاع

وامرا

و امراء آن بلاد طریق موالات مسلوک و قاعدهٔ مهادات ممهد کردانند
و بجایی رسانند که آن طایفه را خلوص عقاید و صفای ضمایر بندگی
حضرت محقق و مصور کردد و خواهند که بانواع وسایل و اصناف قربات
بندگی تقرب و توسل جویند بلکه موثر مواصلت و مقاربت نیز کردند
چون ملتمس بندگی حضرت از ایشان در ارسال جمعی معین مخصص شود
بی توقف در صحبت رسولان بدرگاه فرستند و این تدبیر دوم است
چه بعضی از پادشاهان هند حکیم بوذرجمهر را از انوشروان عادل
التماس کرده اند و او فرستاده و سلیمان عبد الملک جعفر برمکی را از
بلخ طلبیده و وزارت برو مقرر داشته است و [illegible]
ابرار چون در موافقت طریقهٔ دوستی و موافقت با ایشان [illegible]
و مواعید خوب مستظهر گردانیده و جذب خاطر ایشان کرده
چون بتشرف زمین بوس [illegible] عواطف و مکارم و عوارف
اختصاص یابند هر اینه دولت [illegible] حضرت را در کار دل تخمیر و
دوستداری را با طینت طبیعت تعجین کنند و اوامر و نواهی را بکرم مطاوعت
و انقیاد بر میان جان بسته دارند و بملاحظهٔ حضرت و ارکان دولت چون
در حرکات و سکنات و اخلاق و عادات جوادانه ملکات انسانی تامل
فرمایند هر یکی را بخدمتی که فراخور حال او باشد یا درآورده معظم بلاد
شهرها و ولایات ممالک محروسه مشغول کردانند و ایشان چون بعنایت
و عاطفت و تربیت و شفقت مستظهر شوند در آن خدمت اجتهادی
که موجب اظهار کفایت و سبب ایضاح معامله دانی و درایت باشد
بجای آورند و هر آینه از بندگی حضرت بصلات و رسوم غالات و تشریفات
بیش از توقع و تصور خویش اختصاص یابند و این معنی در امزجه و طباع
ملازمانی که پیش از ایشان بخدمات [illegible] موسوم بوده باشند

بالضروره اثر کند و خواهند که ایشان نیز در خدمت و بندگی افزایند تا بحنان
مراحم و عواطف مخصوص شوند پس مهمی را که مباشر آنند بجای رسانند که هیچ
آفریده در تحسین اهتمام و تجوید آن تمام با ایشان شریک و عدیل نتوانند شد
و چون امور مملکت برین قاعده استقرار گیرد و برین وتیره استمرار پذیرد از اتفاق
ملازمان قدیم و واردان جدید و اجتهاد مجموع ایشان در صنوف خدمات
و مساعی جمیله در ضروب مهمات انتظام امور مملکت و استقامت احوال
سلطنت حاصل گردد که در حیز تقریر و بیان تحریر نگنجد ممالک معمور و اموال
موفور و غنایم حاصل و امداد دولتها متواصل و امرا ممکن و محترم و وزرا موفق
و محکم و اینا قان فارغ بال و طوایف قواد لشکر منتظم حال و اولیا منصور و اعدا
مقهور گردند ان شاء الله تعالی امید است که سخنان داعی دولتخواه که انبعاث
آن از صفاء موارد وداد و استنباط ارتقاء منابع محبت و اعتقادات موافق
آرای علیه حضرت عالی آید ان شاء الله العزیز **نوع دوم** در منع ظلم
و تعدی بعد از عرض دعا و مدحت بحضرت کیوان رفعت اعلام میرود
که چون قواعد اتحاد بین الجانبین بر وجهی ممهد شده که بین المصلحتین فرقی
صورت نمی بندد و مصالح و مفاسد طرفین حکم یک جهت گرفته پس برین تقدیر
آنچه از عوارض امور که متضمن مصلحت جمهور است در خاطر آید بی کلفت تکلف
اعلام و انهاء آن واجب باشد تا از عهده عهد اخوت دین و اسلام تقصی نموده
آید بر رای شریف مصور می گرداند که حضرت رب العالمین جل ذکره و عم شکره
تکفل مهام جهانیان را بقبضه قدرت و شوکت پادشاهان دین دار و ملوک معدلت
شعار جهت آن داده تا نظام ملک متسق و منتظم گردد و قاعده شرع و اسلام
منهدم نماند و طوایف عباد در جمیع بقاع و بلاد در سایه رافت و راحت ایشان
آسایش و آرامش یابند و از هیچ سینه کینه بر زبان و از هیچ باطنی حکایت
شکایتی بدهان نرسد تا ملوک و سلاطین شکر این نعمت که ایشان را بر ممالک

مالک

۱۷

مالک گردانیده اند و مصالح و مفاسد وجود را در کف کفایت ایشان نهاده
بگزارند و بمواعید لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ مستظهر بوده و از مزالق
و مهالک وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ مصون و مامون گردند
ان شاء الله تعالی مدتیست تا استماع می افتد که نواب حضرت شهریاری از شارع
شریعت و شاه راه طریقت معدلت و نصفت انحراف نموده اند و در محافظت
بلاد و عباد اهمالی که نه مناسب حال مقربان سلاطین باشد بجای آورده
و عوض یک دینار واجب دیوانی ده دینار از رعایا ستده و بدان سبب مصالح
مختل و مناظم مهمل مانده و رعایا بعضی جلا وطن کرده و بعضی تدبیر انهزام
مقسم و مستوفز شده از صعوبت این معنی با خاطر این دولتخواه اثری ظاهر
شد که قابل تحریر و تقریر نیست مکرر از کلام مجید عظم الله جلاله اعدلوا
هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى را نخوانده اند و از حدیث نبوی علیه الصلاة والسلم
نص العدل عز الدین وقوة السلاطین وفیه صلاح الخاصة والعامة
بگوش هوش ایشان نرسیده است و الا بر ارتکاب این محظورات و مباشرت
این محظورات چگونه اقدام نمودندی و از وخامت عاقبت ظلم و بدی مآل ظلمه
بر موجب الظلم مرتعه وخیم چرا نیندیشیدندی شعر

لا تظلمن اذا ما كنت مقتدرا ... فالظلم آخره یاتیک بالندم
تنام عینک والمظلوم منتبه ... یدعو علیک وعین الله لم تنم

قطعه

شنیدم که با نوروز روشن روان ... ملکشاه گفت آن شه کامران
که ما را شهنشهی از آن داده اند ... بدین پایگه زان فرستاده اند
که داد و دهش پیشه ما بود ... نکوکاری اندیشه ما بود
نخفتیم زان در شب قیرپوش ... که تا دیگران بر دخواب خوش
هزار آفرین بر جهانشاه باد ... بر آن داور افروگاه باد
اگر شاه را داد آیین بود ... کشاورز را پیل زرین بود
ز شوره بروید گل ارغوان ... چو باران گهر بارد از آسمان
داعی دولتخواه و محب بی اشتباه را آنچه از محض اخلاص و دولتخواهی در خاطر آمد بعرض دعا [illegible]

تا رای شریف بتفحص این قضیه اشتغال فرموده و خلایق را ودایع حضرت خالق
جل جلاله دانسته از هول حساب یوم المنقلب والمآب اجتناب فرماید و تصور
نکند که اوزار نواب و مقربان او را که عموم رعیت از آن معذب و معنی باشند
از او نخواهند دانست و محاسبه آن از او نخواهند طلبید بلکه اگر ایشان با خدم
و حواشی خود که در تحت تملک و تصرف داشته باشند خطایی ناموجه کنند جناب
شهریاری در حضرت باری هر اینه بدان مواخذ و مخاطب خواهد بود تا حقیقت
داند و مصداق این معنی در اخبار سلطان غازی یمین الدوله و امین المله محمود
سبکتکین انار الله برهانه آمده است که برادر او غلامی را از آن خود رنجانیده بود
غلام بتظلم بدرگاه سلطان آمد سلطان در حال فرمود تا طبل و علم و نقاره و ایوان
نوبت و تمامت ساز سلطنت بدرخانه برادر بردند برادر چون آن حال مشاهده
کرد از غایت خوف و انزعاج بی توقف بدرگاه سلطان آمد و سر بر زمین نهاده
گفت از بنده چه گناه صادر شده که سلطان اسباب سلطنت بر در من می فرستد
سلطان فرمود اگر سلطنت حرمت تو با تادیب غلام خود چه تعلق داری
بایستی که آن حالت بر من عرضه افتادی تا نگذاشتمی که بر هیچ آفریده حیف و تعدی
رود بتخصیص از مالک بر مملوک و از حاکم بر محکوم جواب حضرت رب العالمین
که بندگان خود را بمن سپرده است مرا می باید داد نه ترا بعد از آن بشفاعت
بسیار گناه برادر عفو فرمود رضی الله عنه پس اگر این خطاب با طوایف
رعایا و عامه برایا که تکفل مهمات ایشان منوط باهتمام آن حضرت و او را
جهت آن تعیین فرموده اند کرده شود باز خواست و تادیب و تعریک التفاتی
نرود و هاتف غیب نص حدیث کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته
بمسامع شریفه رساند نعوذ بالله من سخط الله را نصب العین باید داشت
و رعایت این امانت که از حضرت عزت بجناب شهریاری حوالت فرموده اند
مهمل نباید گذاشت قال الله تعالی یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض

فاح

فاحکم بین الناس بالحق ولا تتبع الهوی فیضلک عن سبیل الله و وقتی
که با داود علیه السلام این خطاب رود دیگری را چه توقع باشد و بزرگان دین
گفته اند دنیا گذاشتنی و گذشتنی است و در قیامت در حضرت حق تعالی جواب
و سوال را ایستادنی حقیقت باقی تو می دان **شعر**
بادر بعرفک لما کنت مقتدرا ۞ فلیس فی کل یوم انت مقتدر ۞ والسلام علی من اتبع الهدی
جهان بکام باد

نوع سوم در اجراء اوقاف بشروط واقفان

بحضرت فلک رفعت و درگاه کیوان رتبت سلطانی دامت سلطنته نموده می شود
که حق جل جلاله و عم نواله اعنه سلطنت و ازمه پادشاهی و مملکت را در
کف کفایت و یمین شوکت و عظمت ملوک اسلام و سلاطین ایام جهت آن نهاده
تا مسالک ممالک خیرات را بر بندگان خدای مفتوح دارند و طرق ظلم منحسم
و ابواب عدوان مسدود گردانند و از مزالق شهوات و مداوک شبهات محترز
و مجتنب باشند تا این معنی موجب استدامت سلطنت و افاضت این حال
سبب استقامت مملکت گردد مدتیست که استماع رفته که امور اوقاف
آن ممالک بکلی نامستقیم گشته است و شروط واقفان بالمره انتفا یافته و غرض
که بناء موقوفات و ارباب خیرات را از تعیین اوقاف آن بوده فوت شده و مرتزقه
و مستحقان محروم مانده و متاکله و متغلبان بظلم و عدوان در تصرفات نامشروع
شروع نموده و هر کس را از دیوان حکومت و متصرفی و مقاطعی وقفی تعیین
می کنند آن وقف را ملک خود می دانند و تصرفات مالکانه می کنند و اجرا و وظایف
مستحقان و ترک آن منوط برای او می باشد و این معنی سالهاست تا از قبیل مشاهدات
و معاینات است چه واقفان که مطامع انظار و مطامح افکار ایشان احراز مثوبات
اخرویست محصول هر وقفی را بطایفه معین مخصوص گردانیده اند و بر غیر ایشان
حرام کرده و در آن باب وقفنامه مشروع سجل محکوم بها مؤکد بلعنت نوشته تا غیر
مستحقان متصرف آن نگردند درین وقت نواب دیوان سلطنت و اعوان حضرت

واعیان مملکت که مدار امور بر تدابیر ایشانست بکلّی از تمشیت این معنی اهمال
ورزیده اند واین خیر عام وصدقهٔ جاریه را که نص حدیث اذا مات ابن آدم
انقطع عمله الا عن ثلث صدقة جاریة وعلم ینتفع به وولد صالح یدعو له
مؤکد آنست در طی نسیان مندرج کردانیده واز وخامت عاقبت این تقصیر
واهمال بندکی حضرت را در مقام جواب سوال حضرت رب العالمین تعالی شانه
در روز حساب که هنکام احتساب است آورده ونسبت مجموع تقصیرات بااو کرده
چه حضرت عزت عظم سلطانه در جلیل وحقیر ونقیر وقطمیر امور که عاید بمصالح
ومفاسد جمهور باشد باذشاهان وقت را بالضروره مخاطب بل مواخذ خواهد
کردانید اکر جواب باذشاه حضرت عزت را دران روز هایل آن باشد که آنچ
فرموده حضرت ربوبیت بود در اجرا خیرات وامضا حسنات ومبرات
بجای آوردم ورعایت بندکان او واجب دانستم وبر اعمال تخصیص اوقاف
عمال مصلح متدین که محصول موقوفات را بمصارف شرعی مستغرق داشتند
تعیین کردم بهتر باشد تا آنچ کوید از طاعت حضرت حق امتناع نموذم وحق را
از مستحق باز کرفتم ودست ظلمه ومتغلبان قوی داشتم تا بتقویت من ظلم
کردند وحق را باطل کردانیدند ومن در حضرت حق تعالی شرمسار شدم نعوذ
بالله من ذلک چه دران روز که هول وهیبت آن قابل تقریر نیست هیچ آفریده
منکر افعال واعمال خود نتواند شد زبان او در بند آید واعضاء او بر او کواهی
دهند کما قال تعالی اَلْیَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ
بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ وشاید که زبان نیز کویا شود وبر کناهان کواهی دهد
قوله تعالی یَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
از صدور این معانی وتصور این حالات خاطر در اضطراب وباطن در التهابست
چرا باید که ارتکاب جرایم نواب ونزدیکان کنند وحضرت سلطنت بذان
مخاطب ومطالب کردد مسلم که جناب جلال شهریاری خیر عام دیکر از که منافع

آزاد

آزاد در دنیا بر خوذ حرام کرده باشند وحسبة لله تعالی وطلباً لمرضاته در راه
خدای نهاذه اضافتی نفرماید در امضا واجراء آن اهمال جایز ندارد ونواب ومقربان
وملازمان در ترک ایشان بذین خیر جرا باز خواست نفرماید چه صدقات پاذشاهان
باید که بجمیع طوایف واصل کردد نه آنک صدقات کذشتکان را ملازمان پاذشاه
بحرام خورند وبذنامی دنیا وجواب آخرت بر پاذشاه باشد چون بندکی حضرت
در اجراء خیرات کذشتکان سعی کند واقف در حال حیات همان کرد بجای آرد
هر اینه در اجر وثواب با واقف شریک باشد والدال علی الخیر کفاعله واکر درین
باب اهمال ورزذ وشروط واقفان جریان نیابد وباذشاه تغییر وتبدیل آن جایز
دارد یا منع تغییر نکند یا آن اعمال الی متدین که از شرط واقف بیک سر موی
تجاوز ننماید تفویض نفرماید هر آینه عند الله تعالی آثم باشد واز عهدهٔ جواب
حضرت رب العالمین مشکل بیرون تواند آمد دعاکوی دولتخواه بمجنانک امور
دولت وسلطنت ومملکت آن حضرت را در دار دنیا برونق میخواهد مثوبات
اخروی ونیل درجات عقبوی را نیز که فایده تقلد سلطنت بحقیقت آنست در اعلا
علیین می طلبد واز غایت خیرخواهی مکنون خاطر او ومضمون ضمیر را از طریق
مکاتبت ومراسلت باعلام وانهای رساند تا بندکی حضرت تحقیق این حال
اشتغال فرموده اولا دست ستاکله ومتغلبان از تصرف موقوفات
بکلی کوتاه کرداند واسترداد آنچه بغیر شرع وشرط واقف تصرف نموذه
باشد واجب دانسته بمصارف مشروعه مستغرق کرداند چه در اخبار سلطان
اسلام غازان خان انار الله برهانه آمده که اکر یکی از امرا مقرب یا لشکریان
وجهی بغیر حق از رعایا بکرفتندی در حال فرموذی که بر رغم جماق باز کردانند
وبمستحق رسانند بعد از آن حکومت ومتصرفی اوقاف در جمیع ممالک
بامناء متدین وصلحاء متشرع تفویض فرماید وباوجود اعتماد بر امانت ودیانت
مفوض الیه بهر چند روز تفحص احوال معاش او باطایفه که شرعا وحکما در

اهتمام او باشند واجب دانند و بر متابعت شریعت تربیت و تقویت و بر مخالف آن
تشدید و تعنیف از لوازم باشد چه بر پادشاه واجبست که از جمیع قضایا استعباد
فرماید و در ترک کلیات امور و معظمات مصالح با جمیع خلایق عموماً و با نواب
و مقربان خصوصاً قطعاً و اصلاً مساهله و مسامحه جایز نشمرد و اجراء حق
به هر نوع که ممکن باشد تقدیم فرماید و نگذارد که اوقاف را بهیچ آفریده بتخصیص
متاکله و متغلبان بمقاطعه و ضمان دهند چه منشاء تغییر که در شروط واقفان
اتفاق می افتد از جهات است و چون ازان جمله موقوفات و ابواب البر یکی مدارس است
که جهت طلبه علوم ساخته اند مادام که محصولات اوقاف آن بمصارف شرعی
رسد در اندک روزگاری مستعدان بسیار که وظایف ایشان از حاصل وقف
واصل شود بمراتب فحول افاضل رسند و ممالک از وجود علماء نامدار و فضلاء
تقوی کردار که بغایت خالیست تجدید آراسته گردد و اعظم اسباب رونق
و آبادانی مملکت وجود این طایفه است چه تمییز میان حلال و حرام و رعایت
دقایق شریعت و احکام و صیانت دماء و فروج و محافظت اموال و املاک
و غیر آن بقلم و فتوی ایشان منوط و مربوطست و چون هر منصب بمستعد
و مستحق آن تفویض رود تربیت علماء اسلام در ضمن آن بحصول پیوندد
و مملکت پادشاه را بوجود مبارک ایشان بر جمیع ممالک پادشاهان روی زمین
راه مفاخرت و مباهات و مرتبت تفوق و رجحان بدید آید و پادشاه در
دنیا و آخرت نیکونام و پسندیده فرجام گردد و بحقیقت زاد جهت معاد در پیش
فرستاده باشد وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرًا
وَأَعْظَمَ أَجْرًا چون رای همایون حضرت شهریاری این نصایح را بی غرض بسمع
رضا اصغا فرماید امیدست که بعد الیوم احوال موقوفات آن مملکت بر وجهی
تمشیت یابد که بندگی حضرت را ذکر جمیل و اجر جزیل مدخر ماند انشاء الله تعالی.
جهان بکام باد.

نوع چهارم در منع نزول بخانهای رعایا

بحضرت

حضرت سپهر مثال شهریاری که بحقیقت سایه عنایت و مرحمت حضرت باریست
لا زالت سلطنته مصونة من طوارق الادوار دایمة دوام اللیل و النهار اعلام میرود
که حکمت بالغه حضرت لایزالی فی جلاله عمت آلاؤه و تقدست اسماؤه در
تفویض امور سلطنت و مملکت بپادشاهان اسلام که حماة بیضه دین و ملک اند
آنست که در رعایت و محافظت نوع انسانی که اشرف انواع موجودات اند و حکم
حضرت الوهیت جل جلاله در اهتمام پادشاهان عادل هر چه از مساعی جمیله
ممکن و مقدورست بجای آرند چه علو قدر و ترفع مکان و عظمت شأن این نوع
بمثابتیست که انبیا صلوات الله علیهم اجمعین و اولیا رضوان الله علیهم
از ایشان بوده اند و ملوک و سلاطین و اعاظم خواقین انار الله براهین الماضین
و ادام ممالک الباقین نیز تمامت داخل این نوع اند و نتوان دانست که در هر محله
ولی واصلست یا فاسقی فاجر و صدیقیست یا زندیقی و جز حضرت رب
العالمین جل جلاله دیگری را باحوال عباد علم نباشد مگر پیغمبرانی که حضرت عزت
جل ذکره و عم شکره ایشانرا بران مطلع گردانید قال الله تعالی عَالِمُ الْغَيْبِ
فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ و آنچه در حدیث قدسی
مرویست که اَوْلِيَائِي تَحْتَ قِبَابِي لَا يَعْرِفُهُمْ غَيْرِي مصدق این مطلوبست
پس چندانکه پادشاهان در رعایت و محافظت بنی نوع سعی بیشتر نمایند رفع درجت
و علو منزلت و مرتبت ایشان بحضرت رب العالمین که سلطان السلاطین است
بیشتر باشد چه شاید که آن رعایت و محافظت شامل حال یکی از اقطاب و ابدال
و اولیاء الله گردد و بیک نظر عنایت و کرشمه التفات که ایشان در حق آن پادشاهان
فرمایند کار دنیا و آخرت ایشان ببرکت آن ساخته گردد و غرض کلی در تعیین
سلاطین خود رعایت بنی نوع است نخست چه رونق کارخانه دین و دنیا بوجود
ایشانست و پادشاهانرا توقع نیک نامی دنیا و ثواب آخرت از وجه کمال محافظت
ایشان پس اگر دعاگوی دولتخواه را سخنی که موجب مراعات نوع انسانی باشد

در خاطر آمد و بمسامع شریفه ملک جبور رسانند بما نا ملوم و معاتب نکوید
بعز عرض میرسانند که مدتیست تا استماع می افتد که در ان مملکت که باهتمام
نواب حضرت سلطنت مخصوصست امرا و ارکان دولت و ایلجیان و متغلبان
در خانها کدخدایان و رعایا نزول می کنند و ملالت بسیار باهالی و ساکنان عاید
میکردد چه ایشان تا در ان خانها می باشند مجموع مطاعم و ماکل و مشارب و مفارش
از کدخداوند خانه می طلبند اگر ملتمس ایشان مبذول داشته در ترتیبی کم جهت
عیال و اطفال که در بدیشان می باید داد و خود و زن و فرزندان گرسنه و عاجز
بسر بردن و اگر ملتمس مبذول نمیدارد بزخم چوب و شکنجه می ستانند و بسیار
می باشد که بعضی در زیر شکنجه هلاک می شوند و بوقت بیرون رفتن آنچه از آلات
و ادوات خانه چون نیلو و پرده و طشت و آفتابه و مشربه و غیر آن که
ایشانرا در نظر می آید جهت خود می برند و بیرون ازین تنوعات ظلم و تعدی
البته متعرض عورات می کردند و آن بیچارکانرا مجال منع نمی باشد اما مردان
جهت آنکه اگر فریاد کنند فریاد رسی نمی یابند و اما زنان جهت آنکه از فضیحت
و بدنامی می اندیشند ناچار تحمل آن منکرات می کنند و هیچ نمی گویند و تحقیق
اختلال احوال دین و دنیا و خرابی مملکت و سلطنت از اینجاست و چون بنظر
اعتبار تامل بود معلوم شود که تکون و توالد اکثر اولادی ناکه بدزدی و حرامی
گری و ایغاقی و مفسدی و عوانی مشغول می کردند از ین ره گذرست و بر
پادشاهان واجبست که صیانت خانها و عورات رعایا همچنان کنند که صیانت
حرم و اتباع خود می کنند تا دعوی سلطنت ایشان مصدق و مسموع آید و
بشکر عطایا و مواهب واهب علی الاطلاق که در بارهٔ ایشان از مضای حکم
و نفاذ امر و اجراء فرمان و بسطت مملکت و سایر نعم و منح ارزانی داشته
قیام نموده باشد و ذکر جمیل دنیوی را با اجر جزیل اخروی جمع گردانیده و امر
واجب واتقوا الله وابتغوا الیه الوسیلة وجاهدوا فی سبیله لعلکم

نقلست

نقلست که چون رابکوش جان شنیده در اخبار سلطان غازی یمین الدوله و امین الملة
محمود سبکتکین انار الله برهانه مذکورست که شبی بعد از فراغ از فرایض طاعات
و رواتب عبادات چون متوجه استراحت شد بی خوابی برو غلبه کرد و هر چند که
سعی می نمود در خواب نمی رفت با خود اندیشید که همانا فریاد خواهی بر درگاهست
و آواز او بگوش من نمی رسد و بیداری او مانع خواب من می شود برخاست و شمشیر
بر میان بست و چنانکه عادت او بود تنها از خانه بیرون آمد و می رفت تا بدر
مسجدی رسید آواز شخصی شنید که در تاریکی شب سر بسجده نهاده بود و می گفت الهی
محمود سبکتکین بفریاد من نمی رسد داد من از تو بستان سلطان نیز قرار
در مسجد رفت و آن شخص را گفت محمود سبکتکین بر تو چه ظلم کرده است
که او را درین نیم شب بحضرت حق تعالی حوالت می کنی و داد می خواهی مرد گفت
ظلم ازین بیشتر چه باشد که چندین شبست که یکی از متعلقان او مست بخانه
من می آید و بزور و تعدی با منکوحه من فسادی کند محمود بفریاد من نمی رسد
اگر او پادشاه عادل صاحب سیاستی بودی متعلق او در نیم شب بخانه من چه کار
داشتی و بر چنین حرکات چگونه اقدام نمودی سلطانرا ماسکه نماند گفت ای
شخص محمود منم مرا بر سر او بر تا داد تو از و بستانم آن مرد گفت که امشب
نیامده است چون بیاید سلطانرا خبر کنم سلطان او را با خود ببرد و بدربانی
نمود و گفت هر وقت که این مرد بدرگاه آید بروز یا بشب مرا خبر کنید آن
مرد سلطانرا دعا گفت و روانه شد بعد از سه روز نیم شبی بدرگاه آمد دربانان
او را بحضرت سلطان بردند سر بر زمین نهاده گفت ای سلطان عالم آن ظالم
آمده است سلطان در حال برخاست و شمشیر بر میان بست و روان شد و با مرد
گفت چون بخانه تو رسیم تو پیشتر برو و چراغ را بردار و مرا بنشان بر سر او
آن مرد چون در خانه رفت آن ظالم را در جامه خواب خفته دید چراغ از پیش او
برداشت و سلطانرا در خانه برد سلطان چون بسر مرد رفت سر او را بشمشیر

از تن جدا کرد و چراغ خواست چون بیاوردند سلطان دران بنظر کرد
سر بسجده نهاد بعد از زمانی سر از سجده برآورد و دستها بروی فرومالید
و حضرت عزت را شکر بسیار کرد آن مرد سر بر زمین نهاد و سوال کرد که
سبب این سجده و شکر چیست سلطان فرمود که من با خدای تعالی عهد کرده
بودم که اگر اقدام برین حرکت ذمیمه یکی از پسران من نموده باشد تا سر او
برندارم قرار نگیرم و آنکه ترا گفتم چراغ از پیش بردار غرض این بود تا مبادا
که یکی از پسران باشد و مرا شفقت پدری دامن گیر شود و در حفظ عهد
و کشتن او تقصیر کنم امر یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود نشنوده
باشم سبب سجده و شکر این معنی بود بعد از آن مرد را گفت هیچ از خوردنی
در خانه داری بیاور و تکلف مکن که من بغایت گرسنه ام و از آن شب که ترا
دران تضرع و زاری دیدم تا این غایت سه شبانروز شد که چیزی نخورده ام
و با خود مقرر کرده که تا این بار از خاطر تو برنگیرم طعام بر من حرام باشد
آن مرد را در خانه جز نان خشک و آبکامه چیزی نبود پیش سلطان آورد و سلطان
بشیرینی تمام بستانید از آن ترشی بخورد و در حق آن مرد چندان انعام و احسان
تقدیم فرمود که او در مدت عمر از مال دنیا بی نیاز شد رحمة الله تعالی علیه
و رضی عنه اکنون تدبیر چنین قضایا آنست که اولا حکم مطاع نفاذ یابد که
امرا و وزرا و ارکان دولت و اعوان حضرت و سایر مقربان و ارباب اعتبار
و غیرهم جهت خود سراها و خانها سازند یا بدست آرند یا بکرایه گیرند
و اثمان و اجور آن قصور و فتور را ادا کنند و بعد از آن جهت ایلچیان و صادر
و وارد بیرون شهر ایلچی خانها سازند چنانک پادشاهان قدیم کرده اند
آن موضع را از بلوها و جامه خواب و آلاتی که از آن چاره نباشد چون خم و سبو
و کوزه و غزغان و کاسه و غیر آن از مال دیوان مرتب دارند و وظایف
یومی ایشان روز بروز می رسانند تا آن طایفه را زحمت اهل شهر و رعایا

نباید

نباید داد و بهانه جویان مصالح بد در خانهاء مردم نباید رفت و عورات مردم
در کنف عفت و عصمت محمی و مستور مانند و رعایا که از بیم ایلچیان و تعرض
و فساد ایشان از خانهاء خود بیرون نمی توانستند رفت با ایمنی و فراغ بیرون
روند و بمهمات و مصالح خود مشغول گردند و صلاح این حالات موجب دوام
دولت و سبب بقاء مملکت گردد ان شاء الله تعالی دعاگوی دولتخواه را آنچ از
محض اخلاص بخاطر آمد عرضه داشت و امیدوارست که بی غرض دانسته
شرف قبول و ربقه اتعاظ یابد جهان بکام باد ۞ نوع پنجم
در منع تعرض امرا و متغلبان رعایا دیهها را بعد از استنهاض
عواطف و استجلاب عوارف حضرت اعلی و سده اسمی خلایکانی اعلاه الله تعالی
اعلام می رود که چون بین الجانبین قواعد وداد ممهد و قوانین محبت و اتحاد
مستحکم است در تدبیر مصالح و مفاسد طرفین بهیچ حال فرقی در خاطر نمی آید
و چون بمحل عرض رسد امیدست که داعی دولتخواه اگر بمهمات اختصاص یابد
علامت نیز موسوم نشود نموده می آید که بکرات از طوایف ورود و فود
استماع رفته که چون بعضی از امرا حضرت و اینافان و متغلبان در عزیمت
شکار یا در اثناء اسفار بدیهها می رسند رعایا را بانواع تشدید و تعنیف تکلیف
می کنند و گوسفند و تغار و شراب و سایر مونات بیرون از مال و متوجهات دیوان
و تغابی می طلبند و آن بیچارگان از بیم جان و خوف چوب و شکنجه می دهند
مال و تحمل رعایا متغلبان می برند و رعایا عاجز و مسکین و درویش می مانند
و استعداد عمارت و زراعت نمی ماند و پادشاه در دنیا بظلم و بی وقوفی از
حال رعایا مشهور می گردد و در آخرت عقوبت می یابد و مجموع این قضایا محل
احتراز و اجتناب پادشاهان دین دار و ملوک عدالت شعارست چه طوایف
سلاطین وفقهم الله للعدل والانصاف می باید که در رعایت رعایا ضعیف
حال بهمان کوشند که در رعایت نفس خود و فرزندان و از ایذاء نفوس و اتلاف

اموال رعایا همچنان محترز باشند که از صحبت عقارب و حیات چه مضار ایشان
بنسبت با انفس و ابدان یکسانست فرق بیش ازان نیست که نکایت بعضی عاجلا
می باشد و نکایت بعضی دیگر آجلا شعر
ولا تودن نملا ان اردت کمالکا فان له روحا یطیب کما لکا تا رعایا بقوت و مدد
پادشاهان بعمارت و زراعت و اداء مال و متوجهات و بهره از ارتفاعات و محصولات
بفراغت دل مشغول توانند بود هم مملکت آبادان شود و هم پادشاه نیکنام باشد
و دوام مدت و بقاء ایام سلطنت بحکم حدیث الملک یبقی مع الکفر ولا یبقی
مع الظلم خود از لوازم گردد و پادشاهان کامکار که خانه مملکت را بدین طراز
مطرز و بدین حلی متحلی گردانیده اند اسم ظل اللهی بر ایشان اطلاق توان کرد چه صاحب
ظل که حضرت رب العالمینست بر جمیع خلایق رحیم و مهربانست پس پادشاه نیز
که ظل حقست باید که بر خلایق رحیم و مهربان باشد دعاگوی دولتخواه چون
این معنی استماع کرد از خلوص عقیدت و صفاء طویتی که باطن او بران مشتملست
بعز عرض رسانید تا رای صواب نمای بدفع ظلمه و متعدیان بر وجهی اهتمام
فرماید که رعایا و زیردستان از مزاحمت متغلبان ایمن توانند بود چه با وجود
خوف و شکستگی دل از رعیت و از هیچ آفریده هیچ کار نیاید و مملکت آبادان
ناچار خراب شود و اخبار سلطان سعید مغفور غازان خان انار الله برهانه
و ثقل بحسنات الاعمال میزانه مذکور و مسطورست که روزی با امرا گفت
من جانب رعیت را بعد ازین نگاه نخواهم داشت اگر مصلحت است تا باتفاق
همه را غارت کنیم چه هیچ آفریده برین معنی از من قادرتر نیست اما باید که بعد
ازین شما تغار و آش و مرسوم و جامگی از من توقع ندارید چه اگر بعد الیوم یکی
از شما از من ازین نوع التماسی کند او را بمخاطبات شدید عنیف مخاطب و مشدد
گردانم جهت آنکه ترتیب مجموع مصالح سلطنت و مملکت و امرا و وزرا و اینافان
و لشکریان از سعی رعایا در عمارت و زراعتست و چون ما ایشان را که اصل این

قضایا

قضایا اند باتفاق غارت کرده باشیم آنگاه چنین توقعات از که توان داشت
و چگونه میسر شود شما با خود اندیشه کنید که اگر گاو و تخم از رعایا بستانید و بر ایشان
زور و زیادتی روا دارید و غلات ایشان بخورید بعد ازین چه خواهید کرد
شما ایشان و زنان و فرزندان ایشان را می زنید و می رنجانید و نمی اندیشید که
اگر با شما و زنان و فرزندان شما همچنین خطاب رود حال شما چگونه باشد همچنانک
زنان پیش شما عزیزند و فرزندان جگرگوشه اند پیش ایشان نیز همین مثابت
دارند و ایشان نیز چون ما آدمیانند و حق تعالی ایشان را بما سپرده است
و نیک و بد ایشان از ما خواهد پرسید جواب چگونه خواهیم گفت چون ایشان
مرفه الحال باشند و از مزاحمت و تعرض و تکلیف و تعنیف ما ایمن ما نیز
باتفاق مرفه الحال باشیم و مطعوم و مشروب و ملبوس و مرکوب باسانی
توانیم یافت و اگر بخلاف این معانی زندگانی کنیم تاثیر آن نیز بما عاید گردد
و چه بزرگی و مردانگی باشد رعیت را رنجانیدن و برنج ایشان در گردن گرفتن
چه هر کس که برین ملکه ذمیمه استمرار نماید بهر مقصد که روی آرد منجح نیاید
رعایا یاغیان را ما ایمن داشتن وظیفه ماست چگونه شاید که رعایا ایل خود را
نیز نا ایمن داریم و پیوسته از ما در عذاب و زحمت باشند تا در حق ما نفرین
کنند و البته مستجاب گردد من شما را این نصیحت می کنم تا متنبه شوید
و ما را و شما را نیکنامی در دنیا و ثواب آخرت حاصل آید انشاء الله تعالی
امرا چون این نصیحت از لفظ مبارک پادشاه بشنیدند و قبول کردند از غضب
و قهر او ایمن شدند و مملکت آبادان شد و اندک وقتی که ماند هنوز از تاثیر
آن معدلت و پادشاه در دنیا و آخرت نیکونامی و رستگاری یافت رحمة الله علیه
علیه و قدس روحه صاحب سعید وزیر عادل شهید خواجه رشید الدین فضل الله
طاب ثراه که تدوین اخبار سلطان سعید مغفور او کرده است چنین می گوید
که بواسطه استماع این نصایح زحماتی که پیش ازین از متغلبان و متعدیان بر رعایا

ضعیف حال می رسید از هزار یکی آمده است و جمهور رعایا و مملکت بدعای پادشاه
سعید نور الله مرقده مشغول اند حق تعالی توفیق استماع این نصایح مجموع
امرا و ارکان دولت حضرت سلطنت را رفیق کرداناد انه ولی الاجابه **نوع ششم**
در منع خربندگان و امثال ایشان از مزاحمت رعایا بعد از عرض وظایف دعا
و نشر رواتب مدحت و ثنا معروض رای جهان افروز کردانیده می آید که پیش از زمان
سلطان سعید مغفور غازان برد الله مضجعه مقرر چنان بوده که چون جماعت خواجگان
شهری یا کدخدایان صاحب ناموس در ممالک پادشاهان قدیم باستحمام یا جهت
مصلحتی دیگر ببازار رفتندی چند نفر خربنده و ساربان ایشان را تکلیف کردندی
که امروز وجه شراب و شاهد و مطرب و نان و گوشت و دیگر حوایج که ما را باید بر شما
می باید داد اگر منع می کردند یا عذری می گفتند آن خربندگان بسفاهت دشنام
و جوال زان کدخدایان می شدند یا لت بسیار می زدند و آن جماعت ناچار
قرضی میکردند و بایشان می دادند و عرض و ناموس برباد رفته بخانه می آمدند
و بر سر بازارها نیز جوق جوق ازین متعدیان چون پیکان و سکبانان و شیر
بانان و غیرهم ایستاده مردم را زحمت می دادند و جماعت کدخدایان روز
بودی که بچندین طایفه از متعدیان رسیدندی و همان حالت اتفاق افتادی
چه آن مفسدان همه روز بر سر بازارها منتظر این نوع فساد و افساد بودندی
و ترصد چنین صیدی کردندی و اکثر ایشان با امرا و خواتین و شاهزادگان تعلق
داشتندی و مخادیم ایشان این تعدی را از متعلقان خود بر کدخدایان منصبی
بزرگ دانستندی و در اعیاد و نوروزات اسبان و استران و شتران را بر در
خانهای بزرگان شهر آوردندی اگر خداوند خانه روی نمودی آنچه خواستندی
بالحاح بستدندی و الا بفحش و دشنام و هذیان مشغول شدندی و خداوند
خانه را هم عرض می رفتی و هم مال و بودی که از بعضی خانها رهنی بر گرفتندی
و بیش فواحش و خماران بوجوه بسیار گرو نهادندی و در وقت استخلاص رهن بعد

از دشنام

از دشنام بسیار که بصاحبش دادندی اضعاف آن وجه بگرفتندی و هر سال چند
روز پیش از اعیاد و نوروزات و چند روز دیگر بعد از آن هیچ آفریده را مجال تردد
در راهها نبودی و بدین واسطه بازار معطل و تمغاها منکسر گشتی و فساد این
حال بی نهایت بودی چون سریر سلطنت و تخت مملکت بجلوس همایون پادشاه
سعید مغفور اعدل السلاطین غازان خان انار الله برهانه مشرف شد مجموع
این قواعد ناپسندیده و قوانین نامحمود را بامضای احکام پادشاهانه و اوامر جزم
خسروانه برانداخت و عموم خلایق از تعرض مفسدان و متعدیان و عوانان
و متغلبان خلاص یافتند و دعای پادشاه سعید تغمده الله بغفرانه افزودند
و اخبار شریفه او بدین معنی ناطق است و درین روزگار مبارک که با دوام ابد
مقارن باد اگر چه اکثر آن بدعتها مرفوع است اما بعضی از آن هنوز باقیست
و عادت چهارپایان آراسته در اعیاد و نوروزها در بازارها گردانیدن و از مردم
چیزی خواستن همچنان موجود و خربندگان و پیکان و شتربانان و امثال ایشان
نیز بقدر تعرضی می رسانند و چون رعایا ضعیف حال اند از عهده بیرون
نمی آیند و بکلی مستهلک می شوند و خرابی مملکت سرایت می کند اگر این معانی را
منع نفرمایند و مفسدان و عوانان آگاه شوند و متغلبان ملحق کردند و ایشان را
بر ذمایم حرکات و قبایح احوال دارند تعدی زمان قدیم که پادشاه سعید غازان خان
دفع آن کرده باز مجدد گردد و تدبیر آن جز بعون رحمن بسیار میسر نشود و مراحم
و عواطف شهریاری را لایق دماء و ازهاق نفوس چگونه روا دارد پس تدبیر آنست
که از اکنون باز حکم مبارک بمنع این قضایا نفاذ یابد تا عن قریب امور مملکت بر
اقوم طرایق و اعدل مناهج استقرار گیرد و حضرت سلطنت را ذکر جمیل و اجر
جزیل مخلد ذخیره ماناد ان شاء الله تعالی و چون غرض دعاگوی دولتخواه از وصمت
اغراض منزهست یقینست که بسمع رضا اصغا رود دولت مستدام و جهان بکام باد
نوع هفتم در انکشاف احوال مزوران و تدبیر ایشان

بعد از احکام مبانی وداد و ایضاح احوال محبت و اعتقاد بر رای عدل فرمای
وفکر کوهر زای حضرت شریفه سلطانی اعظمی لازالت دولته ممدودة الظلال علی
الانام ممتدة الی یوم الحشر والقیام مکشوف کردانیده می آید که چون این دولتخواه را
قاعده مخالصت با حضرت معلا شهریاری بر وجهی ممهد شده که در مصالح جانبین
ومناظم جهتین بهیچ حال فرقی در خاطر نمی آید درین وقت شمه از احوال معاش
اعیان ممالک محروسه که بداعی دولتخواه رسیده بعز عرض میرساند تا بتدارک و تلافی
آن اهتمام رود و اگر حضرت شهریاری نیز از معاش اهالی این مملکت امری عظیم
ملایم حق عرضه داشته باشند بدعاگوی دولتخواه انها فرمایند تا تدارک کرده
شود و موارد مملکتین از عروض آفات و طروق مخافات مصون و مامون کردد
ان شاء الله تعالی بشرف انها رسانیده می آید که درین ایام استماع رفته که جمعی
از ملازمان محاکم شریعت باتفاق طایفه از اعیان مملکت حجتهای مزوری نویسند
که فلان متمول را از تاریخ بیست یا سی سال یا کمتر یا بیشتر چندین هزار دینار بفلان
شخص می باید داد و از حجتها کهنه که در دکانها عطاران می باشد شقه کواهی
شهود باز می شکافند و باخر حجت مزور الحاق می کنند و آن شخص متمول را
بحکام و متغلبان تهدید و تخویف می دهند یا مجموع مال حجت مزور می ستانند
یا بتوسط جمعی دیگر از مزوران بر مصالحه بقطع می رسانند و دیناری چند
از آن متمول مظلوم می گیرند و آن مزوران ظالم بر یکدیگر قسمت می کنند و حجت
املاک نیز حجتها بتواریخ قدیم و کواهان قدیم می نویسند و چند مردم پیر که ایشان
نیز از مزوران قدیم می باشند بمحاکم قضاة می برند و کواهی می دهند و قاضی را
بالضروره بصحت آن دین و حقیت آن ملک حکم می باید کرد و اموال و املاک
مستحقان منغص می کردد و نامستحق در حقوق دیگری تصرف می نمایند و چنین
خبطی که نکایت آن بی نهایت است لایزال واقع می شود و هیچ آفریده بمسامع شریفه
اسمعها الله المسار والمحاب نمی رساند دعاگوی دولتخواه اخلاص جانی بعرض

ان

این معانی باعث و محرض گشت بالضروره بعز عرض رسانید تا حضرت عالیه
شهریاری قاضی القضاة ممالک را که معلوم شده که افضل و اعدل و اعلم و اعقل
قضاه روی زمینست باستکشاف این قضایا امر فرمایند تا در خلوت بتفحص
و تحقق آن اشتغال نمایند اگر آن جماعت که ارتکاب این حرکات ذمیمه
کرده از اشراف و اکابر باشند و فقر و فاقه و احتیاج و افتقار ایشانرا برین
قضایا باعث و محرض بوده از تفضیح صیانت نموده بعواطف انعامات
حضرت سلطنت پناه و اجرا مراسم و عواطف مستظهر کردانند و بمجرد یاده و ایمان
غلاظ و شداد موکد دهند که من بعد بر چنین حرکات اقدام ننمایند و اگر نموده باشد
بعد از آن باز خواستی عنیف که مستحق آن باشد بتقدیم رسد بحقیقت این نوع
اعمال و قبح افعال ایشان باشد و برین موجب مکتوبی از ایشان بستانند و بتمسک
نکاه دارند و تقبل صدقات و انعامات بندکی حضرت که از ایشان کروه
باشد عرضه دارند تا با جرا و امضا پیوندد و ایشانرا هیچ بهانه نماند و اگر آن
جماعت از سفله و اراذل باشند و از سالیان بسیار این حرکت ذمیمه را صنعت
کرده و بثبوت رسد نواب دیوان شرع و یارغوچی توقف آن جماعت را بسیاسا ت
رسانند و سر و دست و پای ایشانرا در ولایت بکردانند تا بعد الیوم هیچ
آفریده بر چنین حرکات اقدام ننماید آنچه بنده دولتخواه و داعی بی اشتباه را
در دفع این قضیه بر خاطر کذشت بوسیلت این ضراعت بعز عرض رسانید
و امیدوارست که شرف قبول و سعادت اصغا یابد ان شاء الله تعالی جهان
بکام باد **نوع هشتم** در تفحص عقاید اولاد امرا و تدبیر آن
بدرکاه دولت پناه حضرت شهریاری حفت بالعظمة و التایید انهای می افتد که
تا بنیع اتحاد و اعتضاد میان سلاطین اسلام و ملوک طوایف انام آنست که لایزال
باخبار و استخبار احوال [illegible] ل باشند و اعلام و استعلام قضایا واجب دانند
تا اگر [illegible] الجانبین قضیه مهمل ماند بحسن تدبیر تدارک آن کرده بیش

از فوت بلا في اهتمام نمایند و مصالح مملکتین در سلک انتظام انخراط یابد در این
وقت استماع افتاد که بعضی از شاه زادکان خاطر در مطاوعت آن حضرت
متردد کردانیده اند و عزیمت اعراضی در ضمیر آورده و بعضی از امرا و لشکریان
با ایشان اتفاق کرده و هیچ یک از ملازمان حضرت سلطنت را از آن حال
وقوف نداده داعی دولت را از وقوع این معنی ترددی تمام بخاطر رسید و از دل
رخصت نیافت که فی الحال بحضرت اعلام نکند اکنون می نماید که تدبیر این قضیه
موقوف بر تاملی ثانی و تدبری وافی است اگر شاه زادکان باغواء بعضی از
نزدیکان برین معنی اقدام نموده یا می خواهند که نمایند دفع آن جماعت موجب
انزجار کلی شاه زادکان و سبب ارتداع دیگران باشد از جمله لوازم است چه
ذو القرنین اسکندر رومی در باب مخالفت ارکان دولت از استاذ خویش
ارسطاطالیس حکیم مشاورت طلبید او درختان قدیم را ببرید و شاخهم از آن
درخت در زمین نشاند اسکندر امرا قدیم را که مخالفت می نمودند از پیش
برداشت و پسران ایشان را قایم مقام کردانید و اگر شاه زادکان درین باب
محرض امرا و ارکان دولت شده با خود متفق کردانیده اند تدبیر ایشان با توسیع
مجال و دستکاه باید کرد تا از فواسد افکار بواسطه فسحت مجال و غلبه افتقاد
اعراض کنند یا بتفرید و تجرید بل بتوقیف و تحبیس یا از متابعت آرای فاسد
انقطاع واجب دانند و اگر شاه زادکان در باب برائت ساحت بعد از توسیع
مجال عذری کویند و توقع اغماض و عفو کنند ملتمس ایشان مبذول باید فرمود
تا بعد الیوم از ارتکاب چنین خطاب از جرایم مرتدع کردند **شعر**
اقبل معاذیر من یاتیک معتذرا ۞ ان بر عندک فیما قال او فجرا ۞ فقد اطاعک من یرضیک ظاهره
وقد اجلک من یعصیک مستترا ۞ مخلص دولتخواه را آنچه از خلوص عقیدت
و صفا طویت در خاطر آمد بعز عرض رسانید باقی منوط بصواب آرای
حضرت شهریار ثبت امور دین و دولت بر منهج مراد و مرام باد و لالی معالی

حضرت

حضرت عالی در سلک انتظام مجتمع و آله الکرام **نوع نهم در دفع
دزدان و حرامیان و راه زنان** بعد از تمهید قواعد خلوص عقیدت
و عرض مراسم موالات بر قاعده ارباب حسن طویت بمحل انها رسانیده می آید
که چون حضرت الوهیت عز شانه مقالید مهمات عباد در سایر بقاع و بلاد بکف
کفایت و یمین معدلت و سیاست پادشاهان عادل و شهریاران منصف
تفویض کند ایشان را در دار دنیا برعایت و محافظت عباد و بلاد مامور
کرداند اگر بر جاده فرمان الهی استمرار نمایند در آخرت بنعیم جنان
و مجاورت حور و ولدان و لقاء بیچون حضرت یزدان اختصاص یابند
و اگر و العیاذ بالله از امتثال او امر احدی تکفل چنین ودیعتی که عظم شان و علو
قدر آن از حیز بیان خارج است بای وجه کان اهمالی کنند انواع مواخذات را
بروجهی که نصوص قرآن و حدیث بکیفیت آن ناطقست در سرای باقی
منتظر باید بود و وعد و وعید الهی را چون آفتاب جهان تاب محقق و مصور
باید دانست که اگر غیر این داند خلل آن بدین و اعتقاد سرایت کند و چون
این دولتخواه مدار معاش با خالق و خلایق بر متابعت او امر قرآن و احادیث
و اخبار نهاده است و آن را اثرها دیده و دانسته و تعلقی جبلی باستدامت
دولت روز افزون و استقامت ایام همایون حضرت شهریاری در طینت و طبیعت
او مطبوع است و در حدیث نبوی علیه افضل التحیة و التسلیم مذکور انصر
اخاک ظالما کان و مظلوما یعنی برادر مسلمان را یاری ده اگر ظالم باشد و اگر
مظلوم صحابه گفتند یا رسول الله نصرت مظلوم مسلم نصرت ظالم چگونه شاید
رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود برده عن مظالم نفسه یعنی ظالم را از مظالمی
که جهت نفس خود کسب کند باز دارد اکنون معلوم رای عالی باد که چون در مملکت
پادشاهی جمعی بدزدی و حرامی کری و راه زنی مشغول باشند و قفول و تجار
و صادر و وارد را بسبب تعرض و فساد و افساد ایشان ابواب تردد مسدود کردد

و رعایا بسبب نا آمدن تجار و عزت ملابس و مطاعم و آلات و ادوات و غیر آن
مضطرب حال کردند اگر باذشاه این حال داند و منع نکند بظلم رضا داده باشد
والرضا بالظلم ظلم و اگر نداند غافل و از تدبیر مصالح و اصلاح مفاسد رعایا فارغ
باشد و این معانی از عادات سلاطین پسندیده نیفتد پس بر باذشاه واجبست
که بدفع آن مفسدان مشغول شوذ و بندگان خدای تعالی را که بدو سپرده از تعرض
ایشان صیانت کند و امراء دولت و وزراء حضرت را نیز بدین معنی امر فرماید
تا ودیعت حق را ضایع نگذاشته باشد و در محافظت این ودیعت بر موجب
انّ الله لا یضیع ودایعه با حق تعالی موافقت نموده و چون معلوم شد که در ممالک
شریفه آن حضرت ازین نوع مفسدان بسیارند و کسی بدفع ایشان مشغول نمی کند
و ایشان اموال مردم را بر خوذ مباح می دانند استماع این معنی باطن داعی
دولتخواه را در انزعاج و اضطراب آورد و تذکار آن بر مسامع شریفه ملت
جون او را واجب دانست تا بهر تدبیر که مستصوب رای منیر باشد بدفع آن
مفسدان اشارت فرمایند و در قلع و قمع و استیصال کلی ایشان کوشیده
عرصه ممالک محروسه را از لوث وجود و دنس مخاص آن ارذال و ادناس
بر حسب فرموذه شارع صلی الله علیه و آله پاک کردانند تا تجار و قوافل و آینده
و رونده و سایر رعایا و طوایف برایا که ودیعت حق اند در امان سلامت
و کنف استراحت محمی و مکتنف داشته باشند و نیک نامی دنیا و ثواب
عقبی حاصل کرده و باخلاق و ملکات سلاطین عادل رحمهم الله تعالی
متخلق شده چه در اخبار سلاطین محمود غزنین انار الله برهانه مذکور
و مسطورست که عورتی بدرگاه او آمد و از دزدان کوج و بلوچ که ولایتیست
متصل بکرمان و در موضع دیر کجین کالاء او را برده بوذند شکایت کرد و گفت
یا کالای من از ایشان بستان یا عوض آن بده سلطان گفت دیر کجین کجاست
زن گفت مملکت چندان بگیر که بدانی که چه داری و نگاه توانی داشت

دعوی

دعوی کدخدائی جهان کنی و در ملک خویش تصرف توانی کرد و شبانی کنی
و میش را از گرگ نگاه توانی داشت سلطان را آب در چشم آمد و تاوان کالای او
از خزانه بداذ و بحکم ارباب القلوب ملهمون بالهام ربانی بتدبیر حرامیان
مشغول شد و چون ولایت کرمان که کوج بلوج از توابع آنست داخل مملکت
سلطان نبوذ و با بوعلی الیاس تعلق میداشت و در آن وقت دار الملک سلطان
از مملکت عراق ری بوذ حمیت سلطنت و غیرت باذشاهی و مملکت او را
بر آن داشت که با بوعلی مذکور که امیر کرمان بوذ رسول فرستاذ و مکتوب نوشت
مشتمل بر آنک آمدن من بعراق جهت تسخیر آن مملکت نبوذ چه من در هندوستان
بامید وعد وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا بغزا و جهاد مشغول
بوذم و مثوبات اخروی بهتر از مقتنیات دنیوی می دانستم اما متواتر
مکتوبات مسلمانان بمن می رسید متضمن آنک دیلمان در عراق فساد و ظلم
و بدعت آشکارا کرده اند و بر منهیات و محرمات بی هیچ خوفی و رعبی آشکارا
اقدام نموده و بسب صحابه مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و رضی عنهم مشغول
شده و عایشه صدیقه را که جبرئیل علیه السلام در قضیه برات ساحت
و نزاهت عرض او چندین آیت قرآن برسول صلی الله علیه و آله و سلم فرو آورده
زانیه می گویند و عمال ایشان در سالی دو بار و سه بار از رعایا خراج می ستانند
و مرجه می خواهند می کنند و باذشاه ایشان مجد الدوله نه زن خواسته است
و در شهرها و نواحی مذهب زنادقه و بواطنه را فاش کرده اند و ارکان دین را
از نماز و روزه و زکوة و حج منکر شده و قواعد اسلام بشومی فساد و افساد
ایشان بکلی منهدم گشته تدبیر این قضیه و دفع این بلیه را بر غزو هندوستان
اختیار کردم و ثواب آن بیشتر از ثواب جهاد دانستم و با لشکری مسلمان و حنفی
مذهب و پاک دامن روی بعراق نهاذم و دمار از روزگار دیالمه و زنادقه و بواطنه
بر آوردم و در قلع و استیصال ایشان هیچ دقیقه مهمل نگذاشتم و خواجگان

خراسانی را که همه حنفی و شفعوی اند بر اعمال عمّال گردانیدم و کتّاب عراقی را
جهت آنک مبادا که از آن طایفه باشد از مباشرت کار دیوان منع کردم و بیاری
حق تعالی باندک روزگاری مملکت عراق از بدمذهبان صافی شد چه حق تعالی
مرا جهت این کار آفریده است و بر سر خلایق گماشته تا مفسدانرا قهر و مصلحانرا
رعایت کنم و بداد و دهش جهانرا آباذان دارم درین وقت چنان نموذند که جمعی
مفسدان کوچ بلوچ بر رباط دیر کجین راه زده اند و اموال قوافل برده می باید
که ایشانرا بگیری و مال بستانی و همه را بند کرده با آن مال بشهر ری فرستی
تا سزای ایشان بدهم ایشانرا چه زهره آن باشد که از کرمان در ولایت من
آیند و راه زنند و الّا کرمان از سومنات دورتر نیست اگر خلاف کنی لشکرها را
بکرمان فرستم و دمار از آن دیار برآرم چون قاصد نامه برسانید ابو علی الیاس
بغایت بترسید و در روز قاصد با جوابها و الوان نعم دریابار و بدرها زر و سیم
بحضرت فرستاذ و گفت من بنده و فرمان بردارم و هرگز بهیچ فسادی رضا نداده ام
و کرمانیان همه سنّی و پاک اعتقاد اند و جبال کرمان از کوچ بلوچ منقطع است
و دیهها و کوهها عظیم بر سر راه هست و من از آن مفسدان بجان آمده ام چه مسافت
دویست فرسنگ زمین را ناایمن میدارند و من با ایشان بر نمی آیم سلطان عالم
تواناترست و تدبیر دفع ایشان منوط بفرمان قاطع آن حضرت و من
بنده بندگی را بذل حکم روذ میان بسته ام سلطان رسول ابو علی را بعد از
نوازش بسیار خلعت خاص پوشانیده باز گردانید و گفت ابو علی را بگوی که با
لشکر کرمان بسر حد ولایت که کوچ و بلوچ است توجه نمایذ و آنجا تا وقت رسیدن
قاصد ما مقام کنذ و بعد از وصول قاصد بکوچ بلوچ روذ و هر که را یابد بکشد
و امان و زنهار ندهند و اموال مسلمانان که برده اند از زنان ایشان بستانند
و بفرستند تا مرا بجایگه مستحقان دهم چون رسول ابو علی روانه شذ سلطان
فرموذ تا منادی کردند که تجاری که عزیمت کرمان و آن نواحی دارند کارسانی

کند

کنند و در صحبت بدرقه که می فرستیم روانه شوند چه ما از حضرت حق تعالی
قبول کرده ایم که هر چه دزدان کوچ و بلوچ ببرند ما عوض از خزانه جواب گوییم چون
این خبر در اطراف منتشر شذ طوایف تجار از جمیع دیار متوجه ری شذند
و سلطان غلامی را بامارت صد و پنجاه سوار معین کرده بدرقه کاروان ساخت
و آن جماعت را بفرستاذ و لشکری که متعاقب بمدد ایشان رسند مستظهر
کنانیذ و غلام را بخلوت طلب داشت و یک شیشه زهر قاتل بدو داذ و گفت چون
باصفهان رسی ده روز آنجا مقام کن تا تجار اصفهان نیز کارسازی کرده در صحبت تو
روانه شوند و ده خروار سیب اصفهانی از آنچه بهتر از آن نباشد بخر و در قفصها نه
و بر ده شتر بار کن و چون بمنزلی رسی که میان تو و حرامیان یک شب بیش نمانده
باشذ آن شب قفصهای سیب را در خیمه بر و مجموع آن سیبها را بجوالدوز سوراخ
کن و بجوی زهر در آن سوراخها کن و بعد از آن باز بنه در قفصها نه و آن ده شتر را
با شتران کاروانیان براه کن و چون بدزدان رسی و ایشان در کاروان افتند تو جنگ
مکن که ایشان بسیار باشند و نوکران تو اندک و با مجموع سوار و پیاده نیم فرسنگ
بهزیمت باز پس رو و بعد از یک ساعت بر سر دزدان رو که بی شبهت بسبب
خوردن سیبها هلاک شده باشند و اگر معدودی چند مانده باشند باتفاق
کاروانیان شمشیر در ایشان نه و همه را بکش و بعد از آن ده سوار جلد را با
انگشتری من با بو علی الیاس فرست و از قضیه دزدان خبر ده تا او بر مواضع
ایشان تاختن کنذ و بزخم شمشیر دمار از روزگار بواقی مفسدان برآورذ و آنگاه
تو کاروانرا بسلامت بکرمان بر غلام زمین بوسیذ و برحسب اشارت سلطان
روان شذ چون باصفهان رسیذ اوامر سلطانرا در هر باب بانقیاد تلقی نموذ
جاسوس دزدان که در اصفهان بوذ از عزیمت تجار و قبول خبر یافته بشارت بدزدان
رسانیذ و گفت کاروانی می رسذ که درین سالها چنان جمعیتی کس را بر یاذ نیست
و امیری با صد و پنجاه سوار بدرقه کاروانست دزدان بغایت خرّم شذند

و با دیگر دزدان و عیارپیشگان کوچ و بلوچ که چهار هزار مرد سلاح دار بودند
بر سر راه آمدند و منتظر کاروان بنشستند چون امیر کاروان بمنزلی رسید که
نزدیک دزدان بود اهالی آن منزل او را از اجتماع دزدان و کثرت ایشان
خبر دادند و گفتند که پنج فرسنگی این مقام اند کاروانیان غمناک و شکسته
خاطر آنجا فرود آمدند نماز دیگر امیر کاروان سالاران و بزرگان کاروان را پیش
خود خواند و گفت ما را جان بهتر یا مال همه گفتند جان گفت شما مال دارید
و غم می خورید و ما جان فدای شما خواهیم کرد غم نمی خوریم سلطان مرا بکاری
فرستاده است نه با شما خشم دارد و نه با من کین که همه را هلاک دهد اول
در تدبیر آنست که مال زنی را که در رباط دیوگچین برده اند ازین دزدان
باز ستانند چه پندارید مال شما بدیشان خواهد داد دل فارغ دارید که
سلطان از شما غافل و فارغ نیست فردا که آفتاب برآید مدد سلطان چنانک
با من گفته است بما پیوندد و کار بمراد شما باشد ان شاء الله تعالی آنگاه چند
مرد از سوار و پیاده کاروان که متسلح بودند ملازم خود گردانید و گفت
چون در شب کوچ کنیم سواران با من در پیش کاروان باشند و پیادگان در پس
که دزدان را عادت چنانست که مال برند و کسی را نکشند مگر کسی را که با ایشان
کوشد و چون فردا با ایشان رسیم من هزیمت باز پس گیرم شما نیز با من
موافقت کنید و من با ایشان کر و فری نمایم با شما اینم فرسنگی دور شوید آنگاه
من نیز بیایم و بشما پیوندم و بعد از ساعتی باز گردیم و بر سر دزدان رویم تا
عجایب صنع الهی بر بینیم چه مراد سلطان برین موجب و من چیزی میدانم
که شما ندانید همه برین معنی اتفاق کردند و با مقامها خود رفتند و او بتدبیر
سیبها بر حسب فرموده سلطان مشغول شد و با معتمدان که بر سر شتران سیب
بودند گفت چون دزدان بما رسند شما تنگهاء سیب را ببرید و قفصها را
نگونسار کنید و سر خویش گیرید چون یک نیمه از شب بگذشت امیر فرمود

تاکوچ

تا کوچ کردند و بر همان تعبیه می رفتند چون آفتاب دو نیزه بالا طلوع کرد از
سه جانب دزدان با شمشیرهاء کشیده روی بکاروانیان نهادند امیر بعد از
حمله چند روی بهزیمت نهاد و تمامت کاروان نیز منهزم شدند و در نیم فرسنگی
توقف نمودند دزدان چون آن حال مشاهده کردند بگشودن بارها مشغول
شدند بقفصها سیب رسیدند و بشرهی تمام و رغبتی صادق بخوردند و هر کرا
آن سیب نیافته بود می دادند بعد از ساعتی یک یک می افتادند و می مردند و ولی
رات و فراست همانا سلطان که اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله
بوضوح انجامید بعد از دو ساعت که از روز گذشته بود امیر بر سر بالائی رفت
همه دشت پر از مردم افتاده دید بنشاطی تمام فرود آمد و گفت بشارت باد
که مدد سلطان در رسید و دزدان را کشتند بشتابید تا اگر بقیه از ایشان مانده
باشد بکشیم چون امیر و آن جماعت باتفاق باز گشتند تمامت دزدان را مرده
دیدند و آلات و اسلحه ایشان ریخته و معدودی چند را که مانده بودند در عقب
رفتند و علف شمشیر گردانیدند چنانک از ایشان هیچ متنفس نماند که خبر بخانهاء
ایشان بردی و احوال باز نمودی و بعد از آن اسلحه ایشان را که جمع کردند چندین
خروار برآمد و امیر کاروان را بسلامت بمقصد رسانید و هیچ کس را رشته تائی زیان
نشد و از شادی در پوست نگنجیدند و از اینجا تا مقام ابو علی الیاس دوازده
فرسنگ بود امیر کاروان ده غلام را با انگشتری سلطان باو فرستاد و احوال
دزدان باز نمود ابو علی چون انگشتری سلطان بدید با لشکری مرتب و آسوده
بولایت کوچ و بلوچ رفت و غلام سلطان نیز با غلامان بدو پیوست و زیادت
از ده هزار مرد از ایشان بکشتند و چندین هزار دینار بستدند و نعمت و سلاح
و چارپای بسیار بدست آوردند و ابو علی مجموع را در صحبت آن امیر بحضرت
سلطان فرستاد و سلطان منادی فرمود که درین مدت که من بعراق آمده ام هر کرا
که دزدان کوچ و بلوچ چیزی برده باشند بیاید و عوض از من بستاند و مدعیان

می‌آمدند و خشنود باز می‌گشتند و این ذکر جمیل سلطان را بر روی روزگار باقی ماند
اکنون حضرت شریفهٔ شهریاری چنان تصور فرماید که امروز قایم مقام سلطان محمود
بحقیقت اوست اگر در غمخوارگی بندگان حق تعالی که باهتمام او حوالت فرموده
همان مساعی جمیله که سلطان می‌کرد او بجای آرد چنانک نام او تا این غایت بمعدلت
و نصفت در میان مردم باقیست نام آن حضرت نیز تا قیام ساعت باقی ماند ان شاء الله
تعالی حکایتی که از منصور خلیفه جد هرون الرشید نقل کرده اند مناسب این مقام است
و آن چنانست او بوقت مراجعت از حج بدیر سمعان رسید او را گفتند که پیراهن
عمر بن عبد العزیز که اعدل و ازهد بنی امیه بود اینجاست او آن پیراهن از پیش
رئیس دیر طلب کرد رئیس گفت ای امیر این پیراهن را چرا از ما می‌ستانی منصور
گفت از جهت آنک پیراهن عم منست و من نگاه داشتن آن از شما اولا
ترم راهب گفت که او مدفن خود را پیش از وفات بدین پیراهن از ما خریده است
و مدفن او اینجاست منصور گفت من بوزن آن زر بشما دهم راهبان دیگر گفتند
ما زر نمی‌خواهیم منصور گفت شما آن پیراهن را چکنید ایشان گفتند چون باران
از ما منقطع شود و در قحط سال افتیم این پیراهن را بحضرت رب العالمین جل
جلاله شفیع بریم ببرکت آن حق تعالی بفریاد ما می‌رسد و ما را باران می‌فرستد
و آب می‌دهد منصور گفت من نیز جهت این مصلحت میخواهم که چون باران از
شهرهای ما منقطع گردد استسقا بدین پیراهن کنم راهب که رئیس دیر بود
امان خواست تا دو کلمه عرضه دارد منصور او را امان داد راهب گفت تو
خلیفهٔ روی زمینی و مملکت از آن تست و عمر نیز چون تو خلیفه بود خلافت
و مملکت او را از طلب آخرت باز نداشت و از طاعت داری حق تعالی مانع نشد
تو نیز طریقهٔ او مسلوک دار تا همچنانک در وقت انقطاع باران و قحط سال
بپیراهن او استسقا می‌کنند بعد از تو بپیراهن تو استسقا کنند و تو از پیراهن
عمر عبد العزیز مستغنی شوی این سخن در منصور اثری تمام بکرد و پیراهن

برایشان

برایشان مسلم داشت و روانه شد رحمة الله تعالی توفیق اقتفا سلاطین را ذکر
و پادشاهان جهان را رفیق باد

نوع دهم در تعیین منهیان و جاسوسان

بعد از ایضاح احوال اتحاد و اعلان اسرار اعتقاد و اعتضاد بمحل اظهار سانحه
می‌آید که بر پادشاهان عادل واجبست که همواره از احوال اکابر و اصاغر مملکت
و عموم رعایا بل سایر برایا واقف باشند و جهت این مصلحت منهیان و جاسوسان
و خبرداران تعیین فرمایند تا از اعتقاد و افکار ملوک و سلاطین و دوستان و دشمنان
در حق ایشان و کیفیت معاش عمال و کارداران خویش و حکام و متصرفان با ضعفا
و زیردستان و سایر طبقات مردم پادشاه را خبر کنند چه آنکس که بی اخبار قضایای
مردم خبیر باشد و بی اعلام علیم جز حضرت ربوبیت و جناب جلال الوهیت
جل شانه و عظم سلطانه دیگری نیست و مجموع پادشاهان و غیرهم باخبار و استخبار
محتاج اند تا چون بر کیفیت صدور قضایا وقوف یابند اخیار و دولتخواهان را
بدرجات علیا رسانند و اشرار و بدسگالان را در مدارک هوان و خذلان اندازند
و جمعی را که در مقام عفو و صفح باشند بحکم خُذِ العَفوَ وَأمُر بِالعُرفِ وَأعرِض
عَنِ الجَاهِلِينَ عفو فرمایند و آنرا که بنصیحت بامر راه باید آورد نصیحت کنند
و آنرا که باستمالت منقاد باید کرد استمالت دهند و آنرا که بتهدید و تخویف
سزا باید داد بران موجب تقدیم رسانند و علی ای التقادیر این مطالب وقتی
بحصول پیوندد و سهام این اغراض وقتی مصادم اهداف شود که از اعلام منهیان
و جاسوسان و خبرداران استعلام کنند و بر کیفیت احوال موافقان و مخالفان
واقف شوند چه بتجارب عقلی و ممارست قضایای اسلاف معلوم و محقق است
که بیک منهی کار مملکت و سلطنت چندان تمشیت و تقویت یابد که بده امیر
معتبر که هر یک هزار مرد را متکفل باشند و بلشکریان بسیار مثل آن میسر نشود
و سلاطین و وزراء قدیم را مبالغت در تعیین منهیان بمثابتی بوده که احوال
سلاطین عصر خویش را که بعد مسافت میان ایشان هفت هشت ماهه راه بود

بدو سه روز معلوم می‌کرده‌اند و جاسوسان و منهیان متواتر و متعاقب می‌داشته
و از تعیین ایشان غیر پادشاه و وزیر دیگری را وقوف نه صاحب اسمعیل بن عباد
که وزیر پادشاهان بویه عضد الدوله و فخر الدوله و دیگران بوده و اول وزیریت
که بصاحب اشتهار یافت و دار الملک ایشان در فارس شیراز بوده و در عراق عجم ری
اتفاق افتاد که سه روز پیش فخر الدوله نرفت شب هنگام روز سوم چون پیش او
رفت فخر الدوله سبب تخلف سه روزه پرسید صاحب گفت بر بر روز منهی ما از
اطراف ممالک خطا آمده بود و تقریر کرده که خان خطای بوقت آنکه در فراش خانه
می‌رفت در گوش یکی از ایناقان سخنی بمساره گفت چون بنده را معلوم نشده بود
که مضمون آن مساره چیست بحضرت نتوانستم آمد چندان توقف کردم که امروز
منهی دیگر از خطای رسید و آن احوال باعلام رسانید و تا معلوم نکردم بحضرت
نیامدم سلاطین و وزرای قدیم را نظر بر تفحص احوال سلاطین معاصر تا این غایت بوده
بتصور آنکه مبادا که کیدی اندیشند و ملالتی رسانند که تخریب بنیاد دولت و لشکر جرار
دفع آن نتوان کرد اما باید که این منهی که صاحب خبر باشد و از کیفیت قضایا دوستان
و دشمنان و احوال اخیار و اشرار اعلام کند بغایت امین و معتمد و دولتخواه بنده
حضرت و پاک اعتقاد و مسلمان و بلندهمت باشد و از خزانه او را مرسومی ستوفی
مقرر تا اگر کسی بر احوال او واقف شود او را بزر و سیم از راه نبرند و بدین واسطه کلیات
قضایا که دانستن و اخفاء آن ضروری باشد مخفی نماند چه ابو الفضل بکری با
سلطان شهید الب ارسلان انار الله برهانه گفت چرا منهی و صاحب خبر تعیین نمی
فرمایی تا از قضایا دور و نزدیک بنوعی اعلام کند سلطان گفت منهی معتمد
امین نمی‌یابم و غیر معتمد را قضایا کلی مدخل در آن بخروج مملکت از تصرف و تغیر خاطر
هواخواهان بودی می‌شوند دوستداران و یکانکان چنین منهیان را زر نمی‌دهند و چیزی
ندهند و مخالفان و دشمنان با او دوستی ورزند و مال از راه برند و چون چنین
باشد منهی از دوستداران بواسطه آنکه او را چیزی داده باشند خبرها بد

ومخالف

و مخالف واقع بمسامع ما رسانند و از دشمنان که او را بزر و سیم فریفته و راضی کرده
باشند سخنهای نیک گویند و کلمات خیر و شر چون تیر باشد که آخر بر نشانه آید
و بواسطه تقریرات نادرست منهی دوستانرا دور خواهیم و دشمنانرا نزدیک
و بدین سبب خلل کار سلطنت و دشمن کامی و بدنامی بر وجهی باشد که تدارک آن بهیچ
حال ممکن نگردد پس معلوم شد که تا در ابتداء حال باختیار احوال این طایفه مشغول
نشوند و ایشانرا با برا سم و وظایف و جامگیات وافر مخصوص و مستظهر نگردانند و مورد
عنایت ایشانرا بسوگندان غلاظ و شداد مصفی نکنند بچنین قضایا کلی اشارت نفرمایند
مناظم احوال دوستداران و موافقان و مفاسد امور بدسگالان و مخالفان بدولت
جهانگیر حضرت سلطنت متعلق باز بسته بوده

نوع یازدهم

در تعیین جمعی که مصالح ارباب حاجات بعرض رسانند بعد از عرض
مضمونات محبت و توضیح مخزونات مودت منهی رای جهان آرای کشاینده می‌آید که
امزجه و طباع اصناف مردم بر آن مجبول است که چون پادشاهی مملکتی را مسخر کند
یا امیری و حاکمی بامارت و حکومت ولایتی رود اهالی آنجا جهت عرض مهمات
متوجه او شوند و هر یک مطلوب خود را در هر کسوت که متضمن مصلحت خود
دانند بعرض رسانند و در میان این طوایف مردم فضول مفسد که خود را بزی
و لباس علما و صلحا بر آورند بی نهایت باشند و هر کس از ایشان خواهد که خود را
استحقاق عارفه باظهار رساند که در واقع آنچنان نباشد و ادرارات و انعامات
زیادت از حد خود طلبند یا باعلام قضیه که موافق طباع اکثر اکابر باشد
خود را در پیش اندازند و مقرب و اپناق سازند و بوقاحت و جلادت
صاحب منصبی شوند و بدان واسطه بر خلق خدای تعدی و تطاول نمایند و به
بهانه و شعبده از مردم چیزی ستانند و قضایا که قطعا مصلحت سلطنت
و مملکت در آن نباشد جهت طمع خود بعرض رسانند و در میانه اموال برند
و جمعی دیگر از این فضولان که اصحاب مناصب شغل باشند و خدمت و ملازمت

بود را در پیش انداخته باشکار و نهان آن کنند که بیان از تقریر و بنان از تحریر
آن قاصر آید و چون اولو الامر از کیفیت معاش و دین و اعتقاد و صلاح و فساد
ایشان واقف باشد و خواهد که خلایق او را دوست گیرند و مطاوعت و متابعت
نمایند مطالب و ملتمسات ایشان را باجابت مقرون گرداند بتصور آنک ایشان
استحقاق انعام و احسان و تربیت و تقویت دارند حاصل این معانی آن باشد
که اموال که وجوب مصارف ضروری آن بنهایت است بگزاف تلف شود و
نامستعدان مقلد مناصب گردند و فضولان در کارهای بزرگ مدخل سازند و چون
حال چنین باشد حکما و عقلا و بزرگان و مصلحان و مستحقان و مستعدان
و جمعی که شایسته استیفاء این عوارف و لایق تقلد این مناصب باشند
محروم مانند جهت آنک معارضه با فضولان و سفیهان و عوان طبعان
مصلحت ندانند فکیف وقتی که مستقل و قوی حال شده باشند و مثل ایشان
مثل گاو باشد که قوت و آلت ایذا که شاخست دارد و عقل که مانع اعمال
آن باشد ندارد و عقلا چون حال برین منوال بینند دست و دامن از مباشرت
کلیات امور بکلی بیفشانند و بدین واسطه مهمات دین و دولت از منهج
استقامت انحراف یابد و صلاح و فساد قضایا بهم برآید و خیر و شر
مخفی و مستور گردد و پادشاه از تدبیر امور مملکت و سلطنت باز ماند و امرا
و وزرا و ارکان دولت و اعوان حضرت هر یک در وظیفه خود متردد شوند
بلکه وجوه تدابیر بکلی انسداد یابد و تدارک این قضایا که تقریر و حقیقت
در مقر آن بدشواری تمام توان کرد چه هر کس را از فضولان و بدنفسان
که قضیه عادت و ملکه شده باشد مسلم که او را از آن منصب که دارد ابعاد
و اخراج کنند ازالت آن ملکه از طبیعت خبیث و جبلت پلید او چگونه توان
کرد و چنین کس منتهز فرصت باشد تا بهر وقت و بنیش هر صاحب شوکت
از نواب حضرت سلطنت که مجال یابد مکنون ضمیر را باظهار رساند و باسر

بذنفی

بذنفسی و ایذاء خلق و توقعات فاسد بود و دفع چنین طوایف بحکم آنک
پادشاهان از پی یک مصلحت صد خون کنند * جز بشمشیر بران نباشد و رخصت بدین
معنی و اگر چه او گذارکان سیاست بتحقیق آنست از روی شریعت مشکل توان
داد پس تدبیر آنست در بدایت حال که هنوز طامعان و فضولان و بدنفسان ببندگی
حضرت راه نیافته باشند شخصی را از اکابر مملکت که اولا باتفاق عالمیان مسلمان
و دین دار و پاک اعتقاد و مصلح و دولتخواه بندگی حضرت و خیرخواه بندگان
خدای تعالی باشد و بقناعت و کوتاه دستی و کم طمعی و خیراندیشی معروف
و مشهور و برجاحت عقل و غزارت فضل و کرم طبیعت و سماحت جبلت و ترک
فواسد اطماع و رذایل ادناس و منع حقد و حسد موصوف و معروف و با احوال
طبقات مردم و اهالی ملل و ادیان خبیر و بتقریر مطالب و تبیین مهمات مردم
قادر جهت تعریف اکابر و اصاغر و تقریر احوال طوایف خلایق تعیین فرماید
و بتقویت و تربیت اختصاص فرموده تفویض این قضایا را با او بعهود و مواثیق
و ایمان غلاظ و شداد و اگر چه محل اعتراض باشد موکد و مستحکم گرداند ابتغاء لوجه
الله تعالی و طلبا لمرضاته و رعایة لمصالح السلطنة و المملکة بغور قضایا
مردم رسیده و صلاح و فساد آن را باز دانسته آنچ لایق عرض داند بمحل عرض
رساند و نالایق را منع کند و در اجراء ادرارات و انعامات وجوه استحقاقات
تفحص نموده عرضه دارد تا چیزی که اجرا یابد در محل و مقام باشد و نامستحق
ممنوع و مردود شود و فضولان و خواصان و مفسدان را از تمکن و اقتدار
و ملازمت و قربت بندگی حضرت منع کند و اگر بعرضه داشت احتیاج
افتد بعرض رساند تا تدبیر وجهی که متضمن مصلحت رعیت و مملکت باشد
فرموده آید و چنین کس را باید که منهیان امین باشند تا او را از احوال اصناف
خلق انها کنند و اعلام دهند و او نیز تا از جمعی دیگر استعلام نکند بتقریر
ایشان راضی نشود و اگر بدان یک تفحص که گفته این امور تمشیت نیابد اشخاص

متعهد تعیین باید فرمود چه در دولتخانه سلاطین کاردانان شایسته درایت
باشند و بی وجود ایشان کارها تمشیت نگیرد و هر وقت امور مملکت برین
موجب استقرار یابد مصالح منتظم و مفاسد منقطع و منثلم گردد و عما
قریب اخبار رونق بادشاهی و نسق سلطنت با قاصی و ادانی عباد و بلاد وصول
یابد و اولیا خرمی نمایند و اعدا منکوب و مقهور گردند و ساعی داعی دولتخواه
محمود و مشکور افتد ان شاء الله تعالی جهان بکام باد

نوع دوازدهم

در استصحاب مشایخ بعد از تحقیق احوال و ستدالی و تقریر اقوال
پسندیده گردانیده معروض رای جهان افروز گردانیده می آید که متبع طایفه که بندگی
حضرت شریفه بصحبت ایشان استیناس یابد و از سوارد نصایح ایشان اغتراف
رشاد و ارشاد فرماید با مشایخ بزرگوار که بتحقیق علما تقوی کردار باشند مساوی
نگردد چه هرکس ازین طایفه چون متابعان و مریدان مشایخ طبقات باشند
و علم نافع را ضمیمه عمل صالح گردانیده اقاویل ایشان در ارشاد خلایق چون
تریاق مجرب باشد و کلمات ایشان در امر معروف و نهی منکر چون اکسیر احمر
چه امیر المومنین و وصی رسول رب العالمین اسد الله الغالب علی بن ابی طالب
صلوات الله علیه و رضی الله عنه که مالا اولیا و سر خیل اصفیا و شیخ مشایخ
روی زمین و مرتقی بر اعلای معارج علیین است فرموده علم بلا عمل وبال
و عمل بلا علم ضلال چون مشایخ اسلام متصف بصفت علم نافع و عمل صالح
باشند اهتدا بانوار ارشاد ایشان موجب ارتفاع معالم سلطنت و موجب استحکام
قوایم مملکت و سبب تاکید مبانی دین و دولت و علت توطید ارکان ملک
و ملت باشد و بادشاه چون بمواعظ ایشان متعظ و بزواجر منزجر گردد
قضایای دنیاوی بر وفق فرموده شارع صلی الله علیه و سلم انتظام گیرد و ارکان
مملکت بواسطه قوت دین از شر انثلام و انهدام مصون و مامون ماند
و هیچ آفریده را از مخالفان مجال طعن در اوضاع معاش بندگی حضرت قدرت

قدح

قدح و قصد در امور سلطنت نباشد بلکه منهیان قضا و قدر این اخبار در مسامع
کروبیان ملا اعلی رسانند و صیت دولت و سمعه سعادت بندگی حضرت را
طراز اطلس فلک اطلس گردانند اما اگر والعیاذ بالله جمعی شیخ نمایان که دعوی
شیخی کنند و ازین قوم شیخی جز نام نداشته باشند و از تعلم علوم بواسطه عدم استعداد
محترز و از صحبت علما بسبب تشبه با جهال و عوام الناس مجتنب باشند و جز
گفتار آمیز نگویند و جز منامات باد آمیز نبینند و ملاقات یک عامی جاهل را
بسبب تناسب صوری و معنوی از صحبت هزار فاضل و عالم عامل دوستر دارند
و بر اثبات شهادتی که همه جاهلی تواند نوشت قادر نباشند و متصدی تقریر
پنج کلمه دلپذیر نتوانند شد و مطامح انظار و مسارح افکار ایشان بجای خدا
پرستی هوا پرستی باشد و بجای متابعت محمد عربی متابعت مال و جاه
موروثی و مکتسبی و بهر بهانه جهت استیفاء ادرارات و انعامات و خلع
و تشریفات و ملبوسات و مرکوبات دندان طمع در مال بندگی حضرت تیز
کرده چنان نمایند که ما دوستداران جانی و دولتخواهان نهانی ایم و ندانند که
حکما این تزویرات را می دانند و عقلا این تمویهات را از بر می خوانند و این
نقش بر نقاشان چابک دست مخفی نیست و این رسم بر مهندسان باریک
بین پوشیده نی نعوذ بالله از چنان مصلحان و عیاذا بالله از چنان
منافقان چه عقارب و حیات در ایذا نفوس آن اثر و مضرت نباشد
که آن جهال را در تحریف کارها از منهج استقامت و تغییر دولتها از قانون
استدامت و کسانی که تا این غایت سوخته منصب و ملک و ساخته عوام و جهال
و بنده جاه و مکنت و خادم خدمتی و رشوت باشند هرچه در بندگی حضرت
از خیرخواهی و صلاح اندیشی بعرض رسانند ملوث باغراض و مشوب باطماع
باشد و تا صد فایده در آن جهت خود تصور نکرده باشند یک مصلحت جهت
مملکت و سلطنت نیندیشند بلکه بواسطه تصور یک فایده که بذیشان

رسد در ابطال مهم کلی سلطنت و مملکت کوشند و این معنی از مجربات است
واکر چه در احادیث مرویست که الشوم فی الدار والمرأة والفرس یعنی
شوم در خانه و زن و اسب باشد و محدثان توجیه و تفسیر این حدیث
برین موجب کرده اند که شوم خانه جهت همسایهٔ بد است و شوم زن جهت مخالفت
شوهر در اوامر و احکام شریعت و شوم اسب در آنست که دندان کیرد و لکد زند
و کرنپای باشد و نکذارد که لکام بر سرش نهند و زین بر پشت و هیچ مرد را پیغامبر
صلی الله علیه و آله و سلم بشومی قدم صفت نکرده است اما بمجرد ملاقات چنین
کسان که ظاهر ایشان با باطن یکسان نبود شوم و نامبارکست تا بمصاحبت و منادمت
چه رسد و چون پادشاه بر ایشان اعتماد کند و ایشان رایها نادرست کنند و اندیشها
ناصواب کنند تاثیر آن بمملکت و سلطنت بر وجهی عاید کردد که ناکاه خرابی
رسد که تدارک آن بهیچ حال ممکن نباشد **بیت** نیها را ز قرین بد زنهار
وقنا ربنا عذاب النار • و در سخن حکما آمده است ایاک و مصاحبة الاشرار
فان طبعک یسرق من طبعهم و انت لا تدری و بشار برد کفت **شعر**
عن المرء لا تسأل وابصر قرینه • فکل قرین بالمقارن یقتدی • احتراز از چنین صحبتها
واجب و لازم باشد و ترک چنین مصاحبان فریضه و متحتم چه بنیاد کار ایشان
چون بر جهل و حماقت و طمع و خساست باشد جهت بندکی حضرت چه خیر توانند
اندیشید که حالا و مآلا نافع و ناجح آید و چون ایشان بر این موجب که در آثار
آمده ما اتخذ الله ولیا جاهلا در مقام دوستی حق نباشد و عبدالله عباس
رضی الله عنهما لفظ قط با این اثر الحاق کرده است و بخط خود نوشته یعنی
خدای تعالی دوست جاهل هرکز نکیرد مومن مسلمان فکیف حضرت سلطان جهان
ایشان را چکونه دوست خود پندارد و چون حق تعالی در حق یهود و نصاری فرموده
یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا الیهود والنصاری اولیاء بعضهم اولیاء بعض
یعنی ای مومنان جهودان و نصرانیان را دوست مکیرید چه بعضی از ایشان دوستان

بعضی

بعضی دیکر اند و منع از دوستی ایشان بسبب جاهلیت که دامن کیر حال ایشان
شده والا بدین حق که دین اسلام است ایمان داشتندی و اثری از بزرکان
دین نقل کرده شد اعنی ما اتخذ الله ولیا جاهلا قط مستفاد ازین آیتست
و زیادت فرقی میان جهال اسلام و مخالفان ملت نیست و اکر عقلا بغور این
قضیه رسند هیچ شیئی و عیبی امور سلطنت را با صحبت چنین مصاحبان
منافق مساوی ندانند و امیر المومنین علی کرم الله وجهه و رضی الله عنه فرموده است
وقیمة المرء ما قد کان یحسنه • والجاهلون لاهل العلم اعداء • یعنی قیمت مرد
بهنریست که آنرا میداند و جهال که هیچ نمیدانند دشمنان علما و دانایان اند
که بهترین خلایق اند و در ازاء انبیاء بنی اسرائیل علیهم السلام بدلیل حدیث
نبوی علی قایله افضل التحیة والتسلیم علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل و قال
علیه الصلوة والسلام العلماء ورثة الانبیاء و شیخ بزرکوار مصلح الدین سعدی
شیرازی قدس الله روحه العزیز در فرق میان علما و مشایخ معتبر روزکار این
ابیات بغایت نیکو کفته است و بر محز اصابت زده تا بمشایخ منزوی چه رسید
صاحب دلی بمدرسه آمد ز خانقاه • بشکست عهد صحبت اهل طریق را • کفتم میان عالم و عابد چه فرق بود •
تا اختیار کردی از آن این فریق را • کفت آن کلیم خویش بدر می برد ز موج • وین جهد می کند که بکیرد غریق را
آدمی را بتر از علت نادانی نیست • فکیف که جهل مرکب باشد اکر بسیط باشد یعنی
نداند و داند که نمیداند قابل ازالت باشد و جهل مرکب آنست که نداند و نداند که
نمیداند مضاعف باشد و قابل ازالت نه در اخبار وزیر سعید خواجه نظام الملک
طوسی رحمة الله علیه که ازهد و اورع و اعدل و اصلح وزراء روی زمین بود
آورده اند که وقتی در وزارت سلطان سعید ملکشاه طاب ثراه داشت
جمعی از اصحاب اغراض سلطان را بر مولانا وحید الدین مروزی که افضل عصر
و معتقد فیه خواجه نظام الملک بود متغیر کردانیدند بر وجهی که سلطان
او را بند کرده بقلعه فرستاد و حبس فرمود و آن بزرک مدتی مدید محبوس

بماندند چند خواجه نظام الملک میخواست که ازالت آن معنی کند سلطان را
با او بر سر عنایت آورد میسر نمی شد و سلطان راه باز نمی داد چون خواجه نظام
الملک دانست که تدابیر او مفید و منتج نمی آید خربندگان سلطان را طلب داشت
و از کیفیت ایشان سوال کرد گفتند خربندگان سلطان و از آن خواجه صد و پنجاه
... [illegible] ... را بحمام بردند و سرها بتراشیدند و بروتها کرفتند
ربعت ... [illegible] ... ن جبه کرباس بپوشیدند و شمله تعیین کرده پیری را که در
میان ... [illegible] ... بود و لایق شیخ نمائی شیخی ایشان موسوم کردانیدند و فرمود که
شما را بخدمت سلطان می برم می باید که چون بحضرت رسید بغیر از آنک
سلام کنید هیچ سخن نکوئید و یکی از شما سجاده جهت این شیخ که ساخته ام
بیندازید و نمانی سر در پیش انداخته خاموش بنشیند بعد از آن شیخ دست
بردارد و جهت ثبات دولت سلطان سوره فاتحه بخواند و شما نیز بخوانید
و بیرون روید چون خواجه ایشان را بدین تدبیر و ترتیب مشغول کردانید بحضرت
سلطان رفت و گفت جمعی درویشان صاحب دل و صوفیان صافی درون از
خراسان رسیده اند و میخواهند که بحضرت سلطان رسند و دعا بگویند
و یقین که مستجاب کند سلطان بدین خبر بشاشت نمود و گفت ما بخدمت آن
درویشان رویم خواجه اجابت نکرد و خربندگان را در خانقاهی نشاندند و همان سخن که
با ایشان گفته بود مکرر کردانید و سلطان را پیش ایشان برد و خواجه نظام الملک
آنچه فرموده بود از سکوت و خواندن فاتحه بجای آوردند و چون شیخ موضوع
فاتحه بر خواند خواجه با سلطان گفت که چون درویشان را دیدیم بیرون رویم
سلطان برخاست و بیرون آمد خواجه بازگشت و بعض خربندگان رفته گفت
دیگر باره با سر طویله استران روید و بخربندگی مشغول شوید آنگاه بخدمت
سلطان بازگشت و بپرسید که ایشان را در نظر سلطان چگونه آمد فرمود
که روشنی بخاطر من رسید که مثل آن شاهد نکردم خواجه بخندید و گفت

این

این جماعت خربندگان سلطان و از آن بنده اند که دی روز این وقت لکد ایشان
در سر ایشان تمام است و جنبان افتاده بودند چون خواستم که ایشان را شیخ و صوفی
سازم در یک صفه بنجاه خربنده را شیخ و صوفی ساختم اما اگر خواهم
که مثل مولانا وحید الدین پیری زکوی دانشمندی سازم وقتی که استعداد موجود باشد
و طلب باعث و محرض کشد و زمان و مکان و وقت ... [illegible] ...
و ارشاد استاد از ساعت ... [illegible] ... بچهل سال توانم لیکن ... [illegible]
عنایتی در غیر موضع است و چون مجال سخن باز یافته بود سلطان ... [illegible] که
او خجالت بسیار نمود و از خواجه عذرها خواست و تشریف خاص و استر تنک
بسته و هزار مثقال طلا که عادت سیورغال پادشاهان قدیم چنان بوده
جهت استظهار مولانا وحید الدین بقلعه فرستاد و او باعزاز و اکرام تمام
بحضرت آمد و بعنایت و عاطفت مخصوص شد و سلطان را انکار باعتقاد
مبدل گشت و ببرکت نصیحت خواجه نظام الملک و تعبیه که در باب خربندگان
کرد سلطان نیک نامی دو جهانی یافت رحمهم الله تعالی حکایت داعی دولتخواه
نیز با حضرت بر منوال سخن خواجه نظام الملک است از این شیخ نمایان شیخ
نام هر روز هزار و بیشتر نیز توان ساخت اما اگر خواهند که عالمی عامل
و فاضلی کامل پدید آرند معلوم نیست که بعمرها در از با استعدادات بسیار
میسر شود یا نی و این مخلص عرض این نصایح که از منابع اخلاص منتج
می کند و از مناهل دوستی و اختصاص استنباط می نماید بمراحم مطالعه
همایون می کند و یقین است که چون این کلمات از موارد خیرخواهی صادر یافته
خاطر مبارک قبول آنرا تلقی فرمایند که هیچ انجانب نیز آید نشنید لاجرم در دل
حق تعالی اولیاء آن حضرت را از وقیعت صحبت جهال و فضیحت ملازمت اشرار
و ارذال حمایت و حراست کناد و امور ملک و ملت بر وفق مصالح بارگاه
جهان پناه باد بالنبی و آله نوع سی دهم در رعایت ... [illegible]

ملازمان سلاطین سابق از کتاب نامدار و بهادران کارزار و اجراء
واجبات و تعیین وجوهات معایش ایشان بعد از تمهید قواعد مکملات
اسباب مملکت و تنبیه بر مزینات اوضاع سلطنت اعلام علوم شریفه که لایق
می آید که چون تا ببیدر بانی و توفیق یزدانی مملکت ایران زمین در تحت تصرف
و تملک آن حضرت آید و ولایات آن بتولیت سیف سلطنت پناه اختصاص
یافت بر صواب رای فضل گستر و ثواقب افکار عدل پرور واجبست که بتفحص
قضایا اعیان مملکت و اکابر ملک و ملت اشتغال فرمایند و بغور احوال
ملازمان سلاطین سابق و ملوک سالف رسیده در ترفیه خاطر و جمعیت باطن
و ظاهر ایشان سعی که وظیفه رافت و حفاوت پادشاهان عادل و شهریاران
منصف باشد بجای آرند اولا اکابر و اعیان را از افاضل و علما و مشایخ و معارف
و مشاهیر در خور استحقاق ایشان بجزایل مکارم و کوافل فواضل مرفه الحال
دارند و ثانیا ملازمان سلاطین سابق را از کتاب نامدار و بهادران کارزار
و دلیران صف شکن و دلاوران مردافکن اگر قوت و قدرت ملازمت درگاه
جهان پناه و استطاعت حضور در دیوان حضرت سلطنت داشته باشند بر قرار
مقرر فرمایند چه تعیین ایشان جهت تقلد مهمات که همواره مباشر آن بوده
و نیک نامی اندوخته و لشکرها را شکسته باشند و مملکتها را گرفته و غایت
مساعی جمیله خود یا در شجاعت یا در کتابت باظها رسانیده بهتر از تعیین
غیری که دیگر آن کار نکرده باشد بیت قلم زن نگه دار و شمشیر زن
نه مطرب که مردی نیاید ز زن و مقررات که سلاطین ماضی جمعی را که مباشرت
کلیات امور مملکت موسوم گردانیده باشند و اعتماد بر قول و قلم ایشان کرده بنابر
چند خاصیت بوده باشد اول مهارت و حذاقت ایشان در کاری که مباشر آن
بوده اند و استعداد فطری نجیب جهت تقلد آن شغل دوم سلوک مسالک
امانت و دیانت که موجب استمرار ایشان بران اوضاع بوده باشد سوم وقوف

ایشان

ایشان بر قضایا و امعان نظر در سایر مهمات و تفصی از عهده کلیات امور
بر وجهی که جانب پادشاه و رعیت محمی و مرعی بوده و ضبط دیوان و تثمیر
اموال بحضور پیوسته چهارم دربت و تجربت بواسطه کثرت ممارست
در کارها بار ابر وجوه از عهده آن بیرون آیند و جمعی که در ساختن مهمات خلایق
بدین مراتب رسیده باشند میان ایشان و جمعی که ازین تجارب غافل و ازین
معانی نا اهل باشند فرق بسیار بوده باشد اما اگر حکم رود که جماعت جوانان
مستعد ملازم و مصاحب آن پیران قدیم شوند تا در صحبت ایشان قواعد ملازمت
و رسوم و آداب دیوان و تدبیر ساختن مهمات و ترتیب مصالح امور که مجموع
آن روابط و وظایف خدمت ملوک و سلاطین است بیاموزند و بتدریج
خود را بمراتب ایشان رسانند موجب تربیت استعدادات باشد و عمارت
مملکت و تمهید قواعد سلطنت از نتایج آن گردد و این معنی بغایت مستحسن
و پسندیده افتد و اگر آن قدما را بسبب استیلا شیخوخیت و ضعف قوت
مزاج قوت و قدرت ملازمت نباشد در ترفیه خاطر و تدبیر اسباب معاش
ایشان و ترتیب مصالح مساعی جمیله مبذول باید فرمود بر وجهی که ایشان را
از هیچ چیز باز ماندگی نباشد و در کلیات قضایا استشارت از رای صایب
ایشان از لوازم کردد چه مسلم که بواسطه ضعف مزاج بر ملازمت قادر نباشند اما
قواعد تدبیر و قوانین ریاست و سیاست و ضابطه ملک داری و رعیت پروری
خود فراموش نکرده باشند بلکه اصابت رای ایشان با مضای شمشیر بران
برابری کند قضیه که جوانان را چون درس علم بر استاد باید خواند و سالها در
بیرون تا حقیقت آن را معلوم کنند ایشان را بواسطه تجارب عقلی بی این
زحمت معلوم باشد و بیمن استصواب و استشارت ایشان ممالک معمور
و کارها بر وفق صواب و سداد و قواعد صلاح و رشاد تمشیت یابد و بهیچ حال
در رعایت جانب و ترتیب اسباب معاش ایشان اهمال نباید فرمود چه مبادا

که از غلبهٔ فقر و عجز اندیشها کنند که موجب ملالت خاطر باشد بدان سبب که
مقرر است که هر مخالفت که از چنین طوایف در وجود آید منشا آن عجز و فرو ماندگی
و اضطرار از احوال ایشان باشد که مستغنا دار بی عنایتی باذشاه و عدم اهتمام
ارکان دولت بنظم احوال ایشان بوذ چه اگر این قضیه استمرار یابذ البته ایشان
عزیمت ملکی دیگر کنند و چون ایشان مردم عاقل صاحب کفایت باشند هر اینه
ناموس باذشاه خود را بحسن عهد و وفاداری و کمال فضل و کیاست نگاه دارند
و بی آنک حکایت شکایتی از ایشان صادر یابذ مصدوقه حال اکابر آن مملکت را
بذانجا رفته باشند خود معلوم کرد و تصور بی عنایتی باذشاه باحوال مستعدان
کنند و از ین حال بیتی تمام باحوال سلطنت و قواعد مملکت راه یابذ و اکر
والعیاذ بالله در میان آن طوایف جهالی نیز باشند که افشاء قضایا پیش ایشان
در غایت سهولت بوذ تقریرات ایشان نیز موکد عقاید اکابر مملکت منتقل الیها
کرد چه نقل مردم مستعد بواسطهٔ بی عنایتی باذشاهان از مملکتی بمملکتی
دیکر در جملهٔ تواریخ ثبت و در متون صحف مسطور و مذکور و حکایتی که از
فخر الدوله بویه و وزیر او صاحب اسمعیل بن عباد نقل می کنند مناسب این
مقام است و آن چنانست که جمعی کتاب و عمال معطل در ان عصر هر روز بموضعی
رفتندی بیرون شهر ری که بدیه سپه سالار معروف بوذی یعنی دین بان
و تا وقت آفتاب زرد آنجا بوذندی و بعد از ان فرو آمذندی و بجایها خود رفتندی
چون ملازمت ایشان برین معنی استمرار یافت این خبر بکوش فخر الدوله رسیذ
حاجب را کفت پیش ایشان رو و ایشان را با هر چه آنجا دارند پیش من آور
حاجب چون آنجا رفت ایشان نردبان فرو کذاشتند و حاجب باکسان او بر بالا
رفتند و پیش ایشان شطرنج و نرد و دوات و قلم و کاغذ دیذند و سفرهٔ نان
در او بخته و کوزه و سبوی آب نهاذه حاجب کفت فخر الدوله شما را میخواند
و ایشان را از آنجا فرو آوردند و پیش فخر الدوله بردند و صاحب کافی اسمعیل بن

عباد

عباد پیش او بوذ فخر الدوله از ایشان پرسیذ که شما چه قومیذ و هر روز بچه
کار برین دیه می روید ایشان کفتند زنهار میخواهیم تا راست بکوییم فخر الدوله
ایشان را بجان و تن و مال امان داذ و بسوکندی موکد کرد ایشان چه بیشتر را می شناخت
کفتند بوشیذه نیست که ما نه دزدیم و نه خونی و نه راه زن و نه زن لیس فریفته ایم
و نه فرزند کسی را بغلامی برده ما قومی دبیران و متصرفان معطل مانده ایم و ازین
دولت محروم و باذشاه باحوال ما نمی رسذ و هیچ شغل نامزد نمی فرمایذ شنیذه ایم که در
خراسان باذشاهی پدیذ آمذه که او را محمود می کویند و اهل فضل و هنرمندان را دوست
میدارد و ایشان را ضایع نمی کذارد و دانش را خریداری می کند و اما امید از ین مملکت
بریده دل در وی بسته ایم و هر روز بذین دیه می رویم و شکایت روزکار می کوییم
و هر که از ین راه آید خبر محمود می پرسیم و بدوستانی که در خراسان داریم ملاطفات
می نویسیم و از مجاری حالات اعلام می دهیم و چون مردم عیال داریم و درویش کشته
بحکم ضرورت خان و مان کذاشته در پی رزق و بطلب شغل بخراسان می رویم حال
خویش کفتیم اکنون فرمان خداوندراست فخر الدوله روی بصاحب کرد و کفت ما را
باین کروه چه باید کرد صاحب کفت ملک ایشان را امان داذه است و اهل فضل اند
و مردم زاده و قلم زن و بعضی را بنده می شناسد و تعلق ببنده دارند چون کار
اهل قلم و تعیین اشغال ایشان وظیفهٔ بنده است اکر حکم مطاع نفاذ یابذ
بنده مهمات ایشان را بر وجهی کفایت کند که فردا خبر بخدمت رسذ و پسندیده
افتذ پس همان حاجب را کفت ایشان را بسرای صاحب بر و بسپار حاجب
فرمان برد و بازکشت ایشان هراسان شذند و از عقوبت صاحب اندیشیذند
چون صاحب بسرای خویش آمذ فراش را کفت همه را در حجرهٔ مناسب بر و بنشان
فراش ایشان را بحجرهٔ بغایت نزه برد فرشها رفیع افکنده و مسندها انداخته
و ایشان را اجازت داذ که هر جا که خواهند بنشینند و بعد از ساعتی جلاب آوردند
و خوانی آراسته بالوان طعم چون از خوردن فارغ شذند شراب آوردند و مجلس

نهادند و مطربان بسماع مشغول شدند و بیرون سه فراش که خدمت ایشان میکردند
دیگری را دران حجره راه نبود و هیچ آفریده را از حال ایشان وقوف نه و اهل شهر
جهت ایشان ملول و غمناک و زنان و فرزندان ایشان نوحه و زاری میکردند
چون دو روز چند از شراب بگذشت صاحب حاجب خاص خود را بیش ایشان فرستاد
و دلخوشیها بسیار داد و گفت شما را اینجا نه من جهت آن فرستاده اند که محبوس
و متفکر باشید چه خانه من زندان نشاید و اگر با شما خطابی شدید کردندی
بخانه من نفرستادندی شما امروز و امشب مهمان منید و در حال فرمود تا خیاط را
بیاوردند و بیست جبه دیبا جهت ایشان ببرید و بیست اسب با زین و ساخت
جهت ایشان ترتیب کرد و روز دیگر یک یک را می خواند و خلعت می پوشانید
و اسب تنگ بسته می داد و بشغلی معلوم می کردانید و دیگران را بعضی بادرار
و بعضی با نعام و صلات اختصاص می فرمود و بخشنودی تمام بخانها خویش
باز می فرستاد روز دیگر باتفاق بسلام صاحب آمدند صاحب گفت اکنون
بمحمود ملاطفات می نویسید و زوال هلاک ما میخواهید و شکایت میکنید و چون
بیش فخر الدوله رفت برسید که با آن جماعت چه کردی گفت هر یک را اسبی
و ساختی با یک دست جامه بدادم و نفقه مرتب داشتم و هر کس را که درین
مملکت دو شغل داشت یکی بستدم و بدیشان دادم و همه را با عمل شایسته
و منصب لایق بخانها ایشان فرستادم فخر الدوله را این تدبیر بغایت خوش
آمد و بسندیده داشت و گفت اگر جز این کردی نشایستی کاشکی این تدبیر
بیش ازین بده سال بودی تا ایشان بمخالفت رغبت ننمودندی **تتمه سخن**
در باب آنک دو عمل یک کس را نفرمایند و دو کس را یک عمل ندهند
بعد ازان گفت اکنون باید که مردی را دو عمل نفرمایند بلکه هر مردی را عملی باشد
تا همه متصرفان با عمل باشند و همه عملها با رونق باشد و دو مرد عمل یک
عامل را مفرمای که عیش بر متصرفان تنگ شود و جیب جویان و ... احب

طرفان

طرفان گویند که در مملکت ایشان مرد نمانده است که مردی را دو شغل می
فرمایند و بر بی کفایتی حمل کنند و نیز چون دو شغل یک کس را فرمایند یکی
ازان دو شغل نامضبوط ماند جهت آنک یک مرد بدو شغل اهتمامی چنانک
باید نتواند نمود و دو مرد را نیز یک شغل نباید فرمود چه آن عمل در میان
دو عامل بی رونق باشد و هر یک از ایشان اندیشد که اگر من دران کار سعی
زیادت کنم و نگذارم که خللی بدان راه یابد گردد خداوندی که مفوض این عمل
اوست بندارد که این رونق از سعی شریک منست و مرا ازان مدخلی نه من چرا
رنجی برم که بی منت باشد و نام دیگری بر آید و اگر مفوض سبب خلل آن شغل
پرسد هر یک ازین دو شریک تقصیر بدیگری نسبت کند و اگر بنظر تحقیق تامل
رود گناه از ایشان نباشد بلکه از کسی باشد که یک شغل بدو کس فرماید یا دو شغل
بیک کس و این معنی البته موجب خرابی مملکت گردد یقینست که سخن دعاگوی
دولتخواه که استنباط آن از موارد خیرخواهی و مشارب صلاح اندیشیست
درین باب موافق رای جهان آرای گردد و استماع آن امور دین و دولت انتظام
یابد و قواعد ملک و ملت استحکام پذیرد ان شاء الله تعالی **نوع چهاردهم**
در تعیین خزانه جهت واجبات مستحقان تا بمتاع محتاج نشوند
حضرت کیوان رفعت سلطانی که بحقیقت سایه مرحمت یزدانست اعلام می رود
که یکی از حکمتهاء الهی تعالی شانه و تعظم سلطانه در تعیین سلاطین و تفویض زمام
مهام انام بقبضه اقتدار ایشان آنست که لایزال مطامح انظار و مسارح افکار
ایشان ایصال منافع بارباب استحقاق و اصحاب افتقار باشد تا محتاجان
امم و مستحقان اهل عالم از نوال و فضل و افضال ایشان باهناء موائد
و اعذب موارد اختصاص یابند و کسی که از تصادم احداث روزگار و تلاطم
امواج افلاس و اعسار قرین حال ایشان شده بدان منجبر گردد و بنام هر یک
وجهی که امور معاش را وافی و اسباب انتعاش را کافی باشد مجری و مقرر شود

وآن مبلغ بنام ایشان ادراری مستمر وانعامی مستقر ومرسومی مقرر ومعیشتی مقدر باشد
ومجموع ملوک ماضی وسلاطین سلف تغمدهم الله بغفرانه واسکنهم بحابح جنانه
بتمهید این قاعده وبسط این مایده قیام نموده اند واز اصل مال دیوانی ومتوجهات
سلطانی بممالک خویش بنام هر یک از سادات وقضاة وایمه وعلما ومشایخ وصلحا
ومنقطعان وگوشه نشینان وفقرا ومستحقان ادرارات مجری داشته ومعایش
بامضا رسانیده وجهت نواب وملازمان مراسم ووظایف معین گردانیده واحراز
سعادت ابد وکرامت سرمد بدین واسطه کرده وذکری جمیل بر روی روزگار باقی
گذاشته واستماع می بود که حضرت اعلای سلطانی اعظمی خلدت سلطنته وابدت
مملکته که مظهر حسنات وخیرات ومظهر انواع مکارم ومبرات است اقتفاء آثار
سلاطین فضل گستر وملوک عدل پرور واجب دانسته برین شیمه حمیده استقرار
وبرین طریقه پسندیده استمرار می نماید واز ابتداء جلوس بر سریر سلطنت
وتخت پادشاهی ومملکت تا غایت وقت که مدت سه سالست وبدوام ابد الآباد
متصل باد تومانات بسیار از اموال ومتوجهات دیوانی واملاک ومتملکات
سلطانی درین وجه استغراق فرموده ومحاویج انام را از سادات عظام وعلماء
اسلام بادرار وانعام ومرسوم ومعیشت علی الدوام اختصاص داده درین وقت
چنان نموده اند که وجوهی از جمع اموال بنام جمعی از مستحقان بمراسم ورسم که مجری
می کنند ودر دفاتر اثبات می یابد بر تمغاوات حوالت می کنند وتمغاجیات متعلق
در ادای آن وجوه بدوافع تقصیر وتنغیص وموانع تکدیر وتنقیص تمسک می جویند
ومشرب آن صنیعه ومورد آن عارفه را که در ناز گذر محلی طول کرده من کل الوجوه
مکدر ومنغص میگردانند واز واجبه مستحق که بضعف حال وقلت منال مخصوص
می باشد چهار دانگ وبیشتر تصرف می نمایند وبعد از مطل ودفع تمام وتمادی
شهور وایام محقری بارباب استحقاق می دهند ومبیح آفریدن این معنی را بمسامع
شریفه ملیت سهوا وجبورا نمی رسانند چرا باید که وجهی که در دیوان بانعامات

وادرارات

وادرارات ومعایش ومرسومات اطلاق کنند از مستحقان انصراف یابد وتمغاجیان
ظالم متعدی تصرف کنند داعی دولتخواه چون بجوامع وجود متعلق انتظام احوال
ارکان دولت واعوان حضرت واهالی آن مملکت است بعرض چنین قضایا مراحم
مطالعه همایون میگردد وچون می داند که صدق مخالصت وموافقت این دولتخواه
بران حضرت پوشیده نیست آنچه از صوایب تدابیر که بمرور ایام وکرور شهور واعوام
معلوم شده بعز عرض می رساند داعی را اندیشه بران قرار گرفته که جهت واجبات
مستحقان که اسامی ایشان ذکر رفته خزانه علیحده تعیین فرمایند وسه امین معتمد را
که یکی خازن ودوم مشرف وسوم ناظر باشد بر سر آن دارند ومجموع اموال
تمغاوات را جمع ایشان بندند تا ایشان محصلان خود بتحصیل رسانند وبرات
اصحاب واجبات را از مراسم ووظایف وانعامات ومعایش وادرارات وغیر آن
نواب دیوان بر ایشان نویسند ومرسومی وافی کافی جهت ایشان تعیین فرمایند
وموچلکا بستانند که اگر از واجبات هر کس توقفی داشته باشند درگناه آیند
تا ایشان آن وجوه بقسطی که از دیوان معین کنند ومیعادی که مقرر کرده اند
بی هیچ نقصان مستحقان جواب گویند وایشان مرفه الحال بوظایف وخدمات
خود مشغول در دعاء دولت افزایند واین معنی از تدبیرات صاحب سعید
ووزیر شهید خواجه غیاث الدین امیر محمد رشید طاب ثراه وجعل الجنة مثواه
ونایب او مرتضی سعید مولانا شمس الدین محمد بن النظام الیزدی رحمه الله تعالی
مستفاد است چه در روزگار ایشان مجموع واجبات بی کلفت وتعب ومشقت
وطلب مستحقان میرسید جزاهم الله خیرا داعی دولتخواه این معنی از غایت اخلاص
بمسامع شریفه احمها الله المسار والمحاب رسانید ویقینست که چون بنظر صایب
درین معنی تأمل فرمایند امارات دولتخواهی وعلامات خیر اندیشی مشاهده ومعاین
گردد ان شاء الله العزیز جهان بکام باد **نوع پانزدهم** در منع تصرف
املاک مردم بغیر حق بعد از بذل جهد در وظایف دوستداری

وشرط وسع در بیان شرایط شهریاری بمحل اظهار رسانیده می آید که پیش ازین املاک
آن مملکت را که اکنون بتملک و تصرف آن حضرت مشرفست قاعده چنان
بوده که لایزال باستکشاف احوال متمولان و مستظهران مشغول بودندی
و بهر بهانه ایشانرا محبوس کردندی و املاک و اسباب ایشانرا خاص دیوان گردانیدندی
و آن بیچارگانرا بصعبترین حالتی از پیش برداشتندی و متملکات و متصرفات
ایشانرا بنوکران خود دادندی و ورثه املاک محروم و مستحق در بیدای حیرت
سرگردان و بحکم اولوا الامر ظالم جمعی نامستحق متصرف املاک و حقوق ایشان
و حال آنکه اگر یکی از ورثه باتلاف نفس مورث قیام نماید شرعا از استیفاء
حصه میراثی که بدو رسیدی محروم شود درین صورت ظالم که قصد ارهاق
روح مظلوم کند وارث حقیقی و متصرف املاک و متروکات او می شود و تا این
غایت بر مناقضه حق اقدام می نمود و لایزال داعی مخلص را از استماع این حالات
خاطر پریشان و ضمیر متوزع بودی و بسبب آنکه در آن اولوا الامر قابلیت
استماع نصایح نداشتی ذکر این معنی بمکاتبت و مراسلت مصلحت ندیدی چون
ایام ظلم او بسبب تواتر نفرین مظلومان سپری شد و وخامت عاقبت ظلم بوضوح
انجامید و صدق سخن قایل فاضل بظهور پیوست بیت
از رعیت شهی که مایه ربود * بن دیوار کند و بام اندود * و بفضل باری تعالی شانه و تمجد
سلطانه امور آن مملکت بر معدلت جبلی و نصفت ذاتی شهریاری قرار گرفت و این
مخلص با حضرت رب العالمین جل جلاله و عم نواله عهد کرده و بموکدات اقسام
و ایمان موکد گردانیده که تا در عمر مهلتی باشد آنچه منوط بخیرخواهی و صلاح اندیشی
احوال مملکت و نیکنامی امرا و وزرا و ارکان دولت و سایر برایا داند قطعا مخفی
ندارد و بهر نوع که تواند بمسامع شریفه ملیت جوراو سروزار رساند تا چون
معلوم است که ظلم را وخامت عاقبت از لوازم است اشارت مطاع بارکان
دولت نفاذ یابد که بهیچ بهانه مزاحم و متعرض ارباب اموال و اصحاب املاک

نگردند چه آبادانی ممالک از ایشانست و بر موجب لولا الاغنیاء لهلک الفقراء
وجود ایشان سبب حیوة فقرا و ضعفا قطعا بتعریض و تصریح بر ایقاع و بدگوی
ایشان اقدام ننمایند و ضمیر منیر بندگی حضرت را با ایشان متغیر نگردانند و بطمع
املاک و اموال قصد جان و خان و مان ایشان نکنند چه نکایت این معانی بنهایت
و اگر در بیان مضرت آن شروع رود نه این ضعیف که بصدد این تقریرات است دل
رخصت یابد که در آن خوضی نماید و نه سمیع آفرینش را قوت و قدرت شنیدن
باشد بنزدیک حکما و عقلاء جهان مملکت چون درختی بارور و سایه گسترست
که چندانکه آن درخت را از مشارع معدلت و مشارب نصفت آب دهند
و سیراب گردانند روز بروز از استیفاء میوه آن فواید و منافع یابند و قومی که
میوه با ایشان نرسد از نشستن در سایه درخت خود محروم نمانند و اگر و العیاذ بالله
این درخت را آب ندهند هر اینه خشک شود نه میوه بار آرد و نه سایه گستر آید
و جز بر کندن و سوختن یا بمنشار و تیشه بریدن کاری دیگر را نشاید پادشاهانرا
لشکر بر دو نوع است یکی لشکر ظاهر و آن جمعی امرا و لشکریان اند که از پادشاه
مرسوم و جامگی یا در عوض آن اقطاع می ستانند تا مملکت او را از تعرض یاغیان
و مخالفان صیانت کنند و جمعی دیگر لشکریان باطن اند که قدرت امرا و قوت
مجنده ندارند بنا بر آنکه از معدلت پادشاه مرفه الحال می باشند یا بادراک
معدلت امیدوارند دلها در استدامت دولت و استقامت امور مملکت
او بسته می دارند و شب و روز بتضرع و ابتهال از حضرت ذو الجلال دوام ایام
سلطنت او را سوال می کنند و حق تعالی دعاء ایشانرا باستجابت مقرون
میگرداند و چون از سر اخلاص یاری می آید پادشاه را امتداد مدت می بخشد
اکنون رای همایون بنظر پادشاهانه و بصیرت خسروانه تامل فرماید و المؤمن
ینظر بنور الله که لشکر ظاهر در امور سلطنت و مملکت تاثیر بیشتر دارند یا لشکر باطن
و چون معلوم شود که تاثیر لشکر ظاهر بولایت و مملکت عاید میگردد و محتمل که احیانا

بیمن و فتوح سرایت کند و تاثیر لشکر باطن بنفس مبارک بندگی حضرت و بامتداد
مدت حیات شریف و نیز وهن و فتور سرایت می کند و اجابت دعاء ایشان
درین صورت محقق است لقوله تعالی ادعونی استجب لکم پس هر اینه تاثیر
این لشکر بیشتر و بهتر باشد در اخبار سلطان ملکشاه طاب ثراه مسطورست
که روزی خواجه نظام الملک طوسی علیه الرحمه گفت که اصناف مردم تخصیص
پادشاهانرا از روزی که بمال و مکنت احتیاج افتد چاره نیست مرا اندیشه چنانست
که مالی جهت ایام حاجت بتو سپارم و تو در انما و ازدیاد آن سعی بلیغ بجای آری
بر وجهی که منافع آن بر بهترین وجهی عاید گردد و مالی وافر بخواجه سپرد خواجه
نظام الملک فقرا و محتاجان اصفهانرا که این بحث آنجا بود طلب داشت و مجموع
آن اموال بایشان بقرض داد و از هر یک حجتی ستد که میعاد اجل آن قرض اجل
سلطان باشد و تمامت آن مال را بدین طریق متفرق گردانید جمعی از اصحاب
اغراض صورت حال را بسلطان باز نمودند سلطان خواجه را طلب فرمود و از
کیفیت آن معاملات استخبار کرد و حجتهاء معاملات طلب داشت چون میعاد
اجل حجت اجل سلطان بود حکمت آنرا از خواجه سوال فرمود خواجه گفت
این معاملات با این مستحقان و درویشان بمیعاد اجل سلطان جهت آن کردم
که ایشان چون دانند که ادای این وجه موقوف اجل سلطانست از حضرت رب
العالمین بتضرع و زاری دوام عمر و بقای دولت سلطان سوال کنند و چون در
چنین ماده خیری باشد که تعمیم نعمت این بذکر حاجت نیست هر اینه مستجاب گشته
و سلطانرا هم مملکت باشد و هم عمر دراز و بدین مقدار مال که من بدیشان داده ام
سلطان درویش نشود و در اموال خزانه تفاوتی زیادت بدید نیاید و عوض آن
جای دیگر توان بر انگیخت سلطانرا این تدبیر از خواجه که جهت بقای عمر و ثبات
مملکت و سلطنت او بود بغایت پسندیده آمد و آن اموال بدان مستحقان بخشید
رحمهم الله تعالی دعاگوی دولتخواه اگر بر عرض این نوع قضایا اقدام می نماید

نظر

نظر کلی بر دوام دولت و بقای مملکت آن حضرت دارد و از دعا المخلصین مجاب
جهان بکام باد **نوع شانزدهم** در منع مکسب زر و کیمیالی
و دلالی نکال و منع محتسبان از تصرفات بیراه بعد از تدبیر ترفیه
بندگان حضرت الهی که تحقیق صلاح اندیشی ممالک پادشاهیست بر ضمیر منیر
لا زال نیرا و منورا روشن کشاینده می آید که شمول حکمت ربانی در تفویض
مصالح عباد و بلاد بقبضه قدرت پادشاهان عادل آنست که بکلیات و جزویات
مصالح بندگان خدای تعالی که متکفل اعبا و متحمل اثقال ایشان شده اند رسند
و هر قضیه را که موجب انزعاج خاطر و سبب تکدر اوقات و فساد احوال ایشان
باشد باصلاح آرند و جمعی که در تحت رعایت سلاطین باشند سه طایفه اند
اغنیا و متوسط حالان و فقرا اما اغنیا را باید که رعایت بر وجهی کنند که
از مزاحمت ظلمه و متعدیان بسبب توقعات فاسد که در اموال ایشان کرده
باشند مصون و محروس گردند و تثمیر اموال و تعمیر املاک خود بفراغت
مشغول توانند بود تا متوجهات دیوانی و واجبات سلطانی معاملات تماما
بخزانه رسد و اما متوسط حالانرا بر وضعی صیانت کنند که بر ان توسط
حال باقی مانند بلکه از ان مرتبت نیز ترقی یابند و بمصالح معاش و معاملات
بسهولت قیام توانند نمود و اما جانب فقرا و ضعفا را که نازکترین طوایف اند
بصیغتی مرعی دارند که بهیچ حال خللی باحوال ایشان عاید نگردد چه اگر والعیاذ
بالله فقیر ضعیف حال باختلال احوال ابتلا یابد و از تدبیر معاش عاجز شود
عن قریب وضع او بانقلاع و استیصال سرایت کند چنانک ازو اثر نماند و از
طوایف سه گانه یک طایفه بی اهتمامی حضرت بندگی مندرس و معدوم گردند
و روا نباشد و از وقوع این معنی شینی تمام بسلطنت راه یابد و ضعف این
طایفه را اسباب بسیارست اول آنک چون ایشان بر تدبیر معاش قادر نباشند ضرورت حال
ایشانرا بر استقراض چند روزه خود را بدان از گرسنگی و برهنگی خلاص دهند باعث گردد

وجهی که بقرض می‌دهند مکسها کران بر سر می برند و درویش نیز بکسب قرض
کرد جهت نفقه عیال خواهد که گندم خرد جمعی بعلت کیالی در میان می‌آیند و از بایع
و مشتری وجهی می‌ستانند و کند می کنند تا توسط کیال ارزال می توان خرید گرانی
می خرند و بعد از آن اگر جهت دفع سرمای زمستان چند خرواری هیمه یعنی ذکال
می ستانند دلالان که در زمان قدیم هرگز نبوده اند و درین چند سال بواسطه بی
اهتمامی ولاة امر پیدا شده یک خروار یا یک گاو بار زکال را که پیش ازین غایت بهاء
آن دو دینار بودی اکنون بپانزده دینار یا شانزده دینار و هفده یا بیست دینار
می ستانند نه دینار بجا و بیست دینار بجا و محتسبان نیز جهت توقعات
خویش از خبازان و قصابان و دیگر محترفه بازار وجهی که می گیرند و ایشان را
در فروختن نان و گوشت و دیگر مطعومات مطلق العنان گردانیده اند تا
چنانک میخواهند می فروشند و چون اسباب تضییق معاش بدین گونه ترتیب
می یابد درویشان مستهلک و متوسطان درویش و توانگران از درجه اعتبار ساقط
می گردند و مالی که از معاملات ایشان بخزانه رسد در حیز توقف و تعذر
می ماند تدبیر این قضایا از اهم مهمات سلطنت است اگر فایده ازین طوایف
بخزانه می رسد که در وجه مصالح لشکر نشیند ناچار این صورتها را تحمل توان
کرد و اگر ازین جملت خزانه را فایده نیست چرا باید که بندگان خدای تعالی
من جمیع الوجوه مضطرب حال باشند پس تدبیر آنست اولا در معاملت
استقراض که بیش ازین بهر ده دینار یک اقچه در یک ماه مقرر بودی اگر چه شرعا
روا نیست اما معاملات از میان مردم بر نیفتد بر همان مقدار مقرر می باید فرمود
و حکم عام ارزانی داشت چنانک بهمه ولایات ببرند اگر چه در اخبار پادشاه
عادل غازان خان انار الله برهانه مذکورست که او مکتوب نمود و مراحمه نامشروع از
جمیع ممالک بر انداخته بود و این معنی را وزیر سعید خواجه رشید الدین طاب ثراه
در کتاب جامع التواریخ آورده است و بسطی تمام داده و قضیه کیالان و دلالان

ذکال

ذکال و بازار را بکلی مرتفع گردانیدن چه واجب کند که جمعی فاسق فاجر اموال بندگان
خدای تعالی را بهر حیلت بهانه بستانند و از آن خزانه را فایده نرسد و رعایا شکسته حال
شوند و اما قضیه محتسبان ایران قراری باید داد که محتسبان از قوم باشند و وظیفه ایشان
امر معروف و نهی منکر باشد و بیرون از آن هیچ مهم دیگر مشغول نشوند و تعیین اسعار
بر موجب نص حدیث لا تسعروا فان المسعر هو الله بخدای تعالی باز گذارند
آنچ دعاگوی دولتخواه را در تدبیر مصالح ممالک در خاطر آید بعرض رسانید
و چون علوم شریفه بغور این قضایا رسد مر این حقیقت سخن داعی دولتخواه
بظهور پیوندد و از استماع آن بندگان خدای تعالی مرفه و مستظهر گردند و بندگی
حضرت را نیک نامی دو جهانی ذخیره ماند ان شاء الله تعالی ه

صورت دوم در جواب نصایح شانزده نوع

نوع اول در اجابت استصحاب حکما و دانایان و مهمات عموم گردانیدن ایشان

منثورات قلاید جواهر و منظومات لآلی زواهر که از حضرت عالی
سلطانی لا زالت مقرونة بالدوام مصونة من عین الایام صادر شده بود در وقتی
مساعد و حالی معاضد بداعی مخلص دولتخواه رسانیدند از تامل الفاظ و تدبر معانی
بشارت ادراک آمال و امانی بگوش جان رسید و از ملاحظه دقایق عبارات
و رقایق استعارات که هر یک نجمی از دریای سروری و اختری از فلک نیک اختری
بود امداد استظهار و اسباب اشتیاق باصناف چاکری و اشفاق برادری
یک مواعظ و نصایح پدری تواتر و تعاقب یافت و ظاهر و باطن بر اتعاظ بمواعظ
مشفقانه و انزجار بزواجر دوستانه مشتمل گشت اشارتی چند که در هر باب
بطریق مخالصت و موافقت فرموده بگوش جان استماع کرد و اساس کارخانه
مملکت بر احسن وجوه انتظام یابد و مصالح اهالی آن بر اقوم طرق اتمام پذیرد
و احوال عموم انام بر ابهی اوضاع قرار گیرد ان شاء الله تعالی بشرف انهای رساند
که چون بفضل حق عز شانه و عظم سلطانه این مملکت در قید تسخیر و ربقه تملک

و تصرف آید و باختیار احوال و اعتبار معاش اصحاب دیوان بزرگ و عمال اعمال
اشتغال رفت چون بیشتر ایشان مردم امین معتمد کافی کاردان بودند و در غبطه
اموال و رونق دیوان مساعی جمیله بتقدیم رسانیده و خلایق از ایشان راضی و شاکر
بر قرار در مناصبی که داشتند ممکن شدند والحق آنچه وظیفه امانت و دیانت و دولت
قولی و درستی قلمی است بجای می آورند و مراضی این جانب را در عمارت و زراعت
و آبادانی مملکت و ترفه خاطر رعیت و تعیین اموال و متوجهات و استیفاء آن
از رعایا بر طریق مساهله و مجامله بر سایر مهمات مقدم می دارند و از آثار مساعی
جمیله ایشان ابواب مملکت معمور و منکرات مهجور گشت و از هیچ یک عرضی
که موجب مواخذت و معاقبت باشد در وجود نیامد اگر بر همین و تیره استمرار
نمایند در تربیت و تقویت ایشان افزوده شود و اگر بر تغییر اوضاع و احوال بر وجهی
که بخرابی ولایت و شکایت رعیت و انکسار اموال و اختلال احوال سرایت کند
ایشان را ملازمان قدیم اقدام نمایند تغییر و تبدیل با تعنیف و تشدید لعری
در غایت سهولت است إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ و لما
احضار صاحب وجودان از حکما و علما و سایر اکابری که در تدبیر و کفایت
و دیانت و درایت و تجارب امور در ممارست قضایا و تکفل مهام رعایا بر سایر
برایا مشار الیه باشند تا غایت اتفاق نیفتاده و لایزال همت بر استحضار
امثال ایشان مصروف و موقوف و مهمات سلطنت خود بی وجود چنین
طوایف چه انتظام یابد و رخنه مملکت چگونه التیام پذیرد فیما بعد چون
از مهمی چند کلی که اکنون صدد آنست بفضل ایزدی عز شانه فراغتی حاصل
کرده و علایق و عوایق و حواجز و حواجب از پیش برخیزد بتفحص و تجسس
احوال چنین مردان مراتب اشتغال رود و بنیاد کلیات امور بر صوابدید
آرای ایشان باشد و هر یک بتکفل مهمی خطیر و تعهد مصلحتی جسیم جلیل
و تقلد شغلی از معظمات اشتغال و اعتناق عملی از جسیمات اعمال

اختصاص

اختصاص و اشتغال یابند و آن وظایف بیمامن اهتمام ایشان را حسن اوضاع
استقرار و استمرار یابد ان شاء الله تعالی زیاد ابوام نیکنامی بذ جهان بکام باد

نوع دوم در اجابت منع ظلم و تعدی

برای شریف سلطانی اعظمی خلدت سلطنته بعد از تقریر احوال دیوان و تغییر
وظایف دعاگوی اعلام می رود که کلمه چند در باب انحراف نواب و ملازمان این جانب
از منهج شریعت و عدالت مرقوم قلم گوهر بار شده و نصیحتی چند که از محض مخالصت
و خیرخواهی فرموده موقوف بوقت اعلام می رود که صورتی چند که بسامع شریف ملک
جور ارسیده یحتمل که بر آن صفت و صیغت نبوده باشد که عرضه داشته اند اگر چه
بعضی نزدیکان بر حرکاتی شنیع که شرعا و عرفا روا نیست اقدام نموده آند و جمعی دیگر که
با ایشان مودتی داشته طریقه معاش ایشان را مخفی کرده اند و اگر چه اخفاء این
حالات بمن علاوه تست چه اگر تعرض رسانیدندی تدارک بر وجهی رفتی که هیچ حق
از مصب استحقاق منحرف نشدی و هیچ آفریده را از نواب و ملازمان مجال آنکه
بر امری مخالف شرع و عقل اقدام نمودندی نبودی و بدنامی دنیا و وبال آخرت سرایت
نکردی فی الجمله بموجب صواب دید رای شریف بازخواستی که فراخور حال یک
یک بود بتقدیم رسید و بعد از تادیب بلیغ و تشدید عنیف باسترداد ماخوذات
و تسلیم آن بمستحقان امر کرده شد و علی ملاء من الناس منادات رفت که هر کس را
که ظلمی و حیفی رسیده بدرگاه حاضر شده بعرض رسانند تا داد مظلوم از ظالم ستده
شود لطف و شفقتی که سلطان اعظم دامت سلطنته بنسبت با این جانب بجای
آورده و مواعظ پدرانه و نصایح مشفقانه که فرموده بسمع قبول و رضا اصغا
رفت امیدست که فیما بعد جریان مجموع امور بر قاعده شریعت و معدلت باشد
ان شاء الله العزیز همواره بر کارم جبلی این نوع توقعات می باشد چه انسان را مظهر
خیر و شر آفریده اند و ذاتی که مقتضا او خیر مطلق باشد جز حضرت احدیت جل
جلاله تصور نتوان کرد و چون بعد از تفکر و تدبر بسیار معلوم شد که این دولتخواه را

وصول بکلیات مصالح ممالک هر اینه متعذر باشد و عامهٔ برایا و کافهٔ رعایا بسبب
هیبت سلطنت بعرض مطالب خود قیام نتوانند و محتمل که مهمات بندگان
خدای تعالی فوت شود واجب دید راه قایم مقامی خود و وزارت ممالک محروسه
بصاحب وجودی تفویض کردن چه عدالت از لوازم ذات و نصفت از لواحق صفات
او باشد تا میان این جانب و عموم خلایق وسط و وزیر باشد چه اشتقاق وزیر از
وزر است که آنرا پناه گاه گویند و چون درین باب تامل بلیغ رفت و صوایب
آرای مستعدان امم را بمحک امتحان زد قرعهٔ اختیار بر صاحب اعظم سلطان الوزرا
خواجه نجیب الحق والدین محمد زید قدره افتاد که از جانب بوین وزی بر و وزیر زاده
باستحقاقست و بنفس خود صاحب السیف والقلم علی الاطلاق همواره مباشر
کلیات امور ممالک بوده و از عهدهٔ آن بمساعدت توفیق و معاونت تایید و اعانت
صوایب رای و ثواقب افکار بر احسن وجوه تفصی نموده بنا برین مقدمه وزارت
ممالک ایران زمین بوفور تدبیر و کفایت و کمال معدلت و نصفت او مفوض
گردانیدیم با بکلی و جزوی مصالح عالمیان رسیده در دفع ظلم و عدوان و قلع اساس
جور و طغیان سعی که مزیح و منجح باشد بجای آرد و هر قضیه را که بعرض حاجت
افتد عرضه دارد و آنچه بعرض داشت محتاج نباشد خویشتن بعفو رسیده بر
قانون شریعت و معدلت و یاسا بقطع رسانند و هر حقی را در مقر و مرکز آن
قرار دهد و نگذارد که از ظالم بر مظلوم و از حاکم بر محکوم تعدی و تطاول رود
و بحمد الله تعالی و منته الشاملة تکفل این منصب جلیل و مهم خطیر بر وجهی
میکند که دیگری را از اعاظم روزگار و وزرا معدلت آثار شریعت شعار از نوع
از مساعی حمیده دست نداده است چون احوال مملکت برین جملت قرار گرفت
واجب دید بمسامع شریفه رسانیدن تا از ین حال و قوف یابند و باصلاح مفاسد قضایا
واقف باشند ان شاء الله تعالی امور دین و دولت بر وفق رای شرایف ساخته باد
بالنبی و عترته و صحبه **نوع سوم** در ایجاب اجرا اوقاف بشروط واقفان

علان

کف مدار او در مسرح خصب و مشرب عذب روزگاری میگذرانند محنت رسیدگان
ایام نوایب در حریم معدلتش فارغ البال میخرامند خسته خاطران ضربت
نیش حوادث و وقایع از شفاخانهٔ عاطفت او شربت نوش می یابند روشندلان
عالم ملکوت اوراد دعاء او چون دستان هزار دستان در سرابستان آسمان
بر دوام میسرایند نوعروسان دولت و جلال با مید قبول و اقبال او از شبستان
بهجت و سعادت فوج فوج می آیند شعر

مولی تقاعدت الملوک بعزمها ❊ وقیامه لمصالح الاسلام
فغدا الخلق الله اعدل حارس ❊ وغدا لدین الله افضل حام
روباه بعد ازین کشد از شیر انتقام ❊ وز کوک عیش بنق نماید در آبخور
مران گرکه نه از بهر خدمتش زناد ❊ مران سخن که نه در شکر نعمتش هذیان

اکناف اقالیم مملکت از زلال عذب عدل عمیم او سیراب شده اطراف نواحی
عالم از نسیم موهبت جیمش چون قصور بهشت ارم بزواهر جواهر تحلی یافته شعر
وکذا الکریم اذا اقام ببلدة ❊ سال النضار بها وقام الماء ❊ بر نظر اصحاب
بصیرت مخفی نیست که تا سایهٔ چتر سپهر سای این سایهٔ مرحمت خدای بر مفارق
اهل ایران زمین افتاده و در فتح ابواب معدلت و نشر جناح نصفت آن مساعی
جمیله تقدیم فرموده و میفرماید که از هیچ خسرو و جهاندار نشان ندادهاند
و باز در حسم مواد ظلم و عدوان و هدم مبانی کل جور و طغیان تیغ کوه بادش
آن تاثیر کرده و می کند که در هیچ عصر و زمان مقدور نفوس بشری نبوده
روز بروز بفر دولت جهانگیرش اسباب ترفه عالمیان متزاید است
و امداد مرحمت یزدانی بروزگار ایشان متواتر و متعاقب قطعه

ذات مبارکش که بماناد تا ابد ❊ در نعمت مخلد و در دولت جوان
دین را بعون شامل خویش آن نظام داد ❊ کز هیچ پادشاه نداده است کس نشان
قوت گرفت ملک و دین بوجود بی زوال ❊ آری بحسب مدار که هست توامان

بی ضرب و طعن تیغ سنان در دل عدوش ● هست از نهیب او که ربیع ید

خلد الله ایام سلطنته وامد الی یوم البعث والنشور شریف مدته وادام لادامة الدین والملک خافقات اعلام دولته بحق محمد واله وعترته وصحبه وعشیرته وسلم تسلیما **مطلوب** آنک تا مستعدان هر عصر و زمان چون از مطالعه این کتاب مستفید شوند امداد شرایف دعوات بروزکار حضرت سلطنت پناه باذشاه اسلام سلطان اعظم مصنف له خلد الله ملکه متواتر دارند چه هر اینه باجابت اقتران یابد و بندکی حضرت اعلی اعلاه الله تعالی را معلوم و محقق کردد که چون مدت که این مملکت بیامن وصول مواکب فلک احتشام فرمای و حوافر سمندان زمین پیمای حضرت شهریاری مشرف شد داعی دولتخواه اکرچه شرف زمین بوس در نیافته اما بدین بندکی که موجب تابید اسم و سبب تخلید ذکر در مستقبلات قرون و اعصار خواهد بود اشتغال نموده است و با وامر قرآن و حدیث مؤتمر شده و طاعت اولوا الامر بحق واجب دانسته کما قال الله تعالی اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولوا الامر منکم وقال النبی صلی الله علیه وسلم صلوا خمسکم وصوموا شهرکم وادوا زکوة اموالکم واطیعوا اذا امرکم تدخلوا جنة ربکم وچون این مطاوعت بر قدر استطاعت مطیع تصور توان کرد بر هر یک از بنی نوع بنوعی که فراخور حال او باشد اطاعت این حضرت واجب بود و از بن دولتخواه جز تحفه علمی میسر نشود **مصراع** ان الهدایا علی مقدار مهدیها **بیت**

ز فضل و هنر چیست کان زیب اورا ● بکوی امرا کو بوذ آن فرستم

همی شرم دارم که پای ملخ را ● سوی بارکاه سلیمان فرستم

همی ترسم از ریش خند ریاحین ● که خار مغیلان بستان فرستم

من و قطره چند سور سیاه ● چگونه بر آب حیوان فرستم